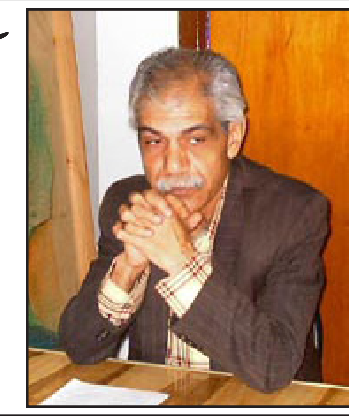
نسیم جنوب
www.nasimjonoub.com
سال بیست ویکم- شماره ۸۷۹ یکشنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۷ - ۸ صفحه - ۱۰۰۰ تومان



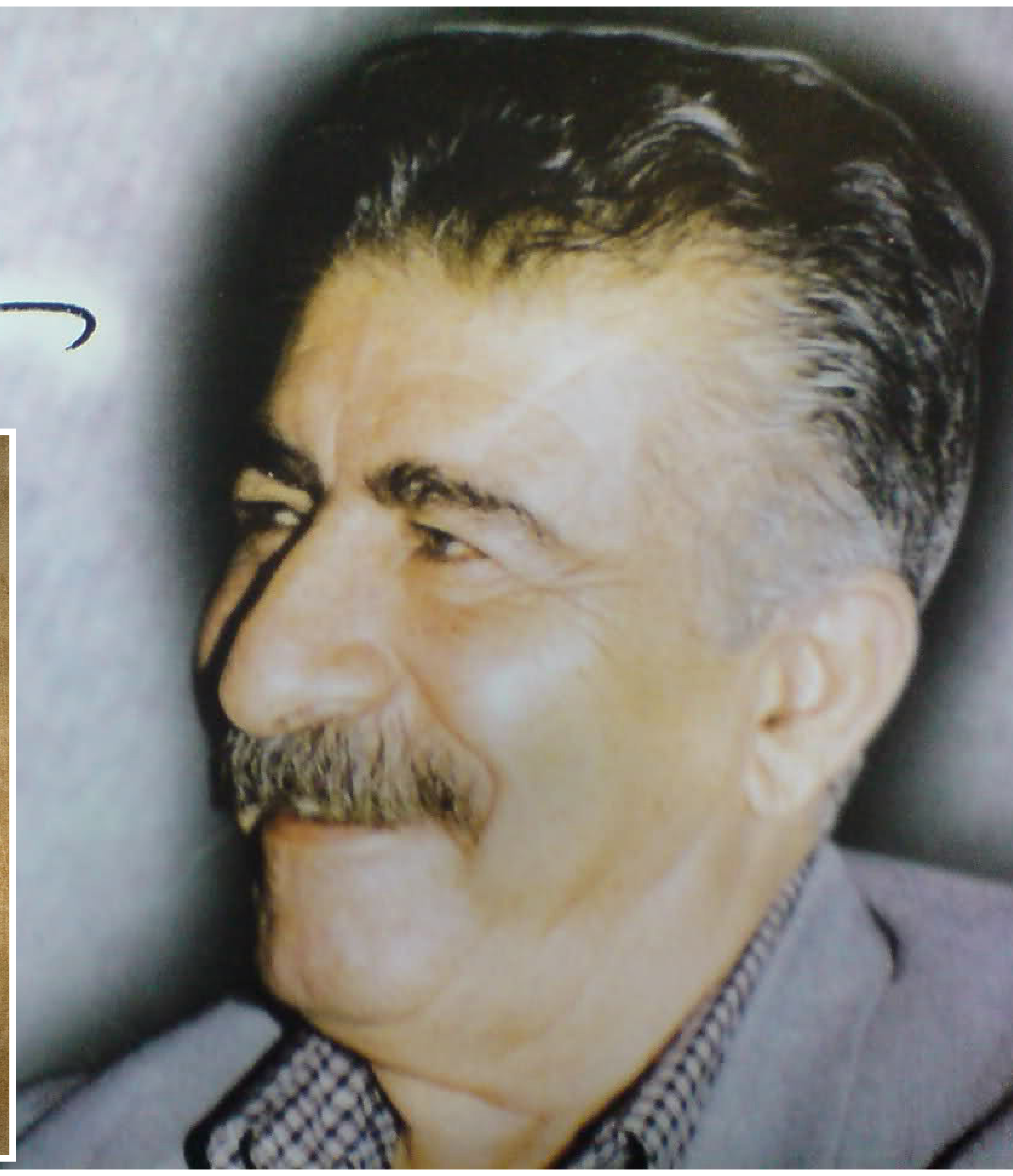
آتشی؛ آهنگی دیگر در میان شاعران...!

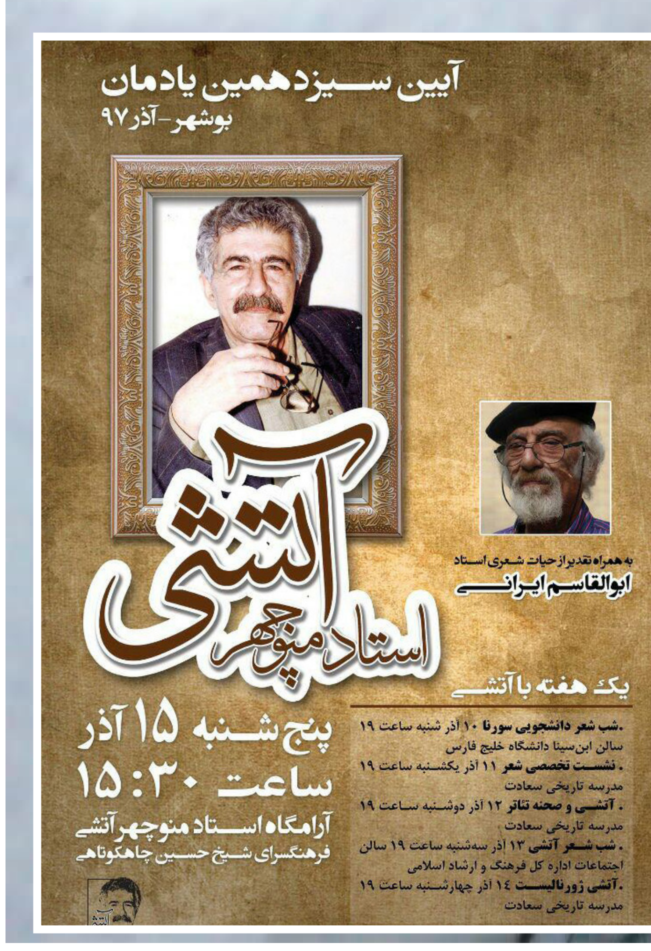
نوشته ای از شادروان
محمدحسن آرش نیا
صفحه ۵



آتشی، «شاهدی» صادق و «خواننده» ای بی بدیل

نوشته ای از شادروان
قاسم مهدی زاده
صفحه ۳





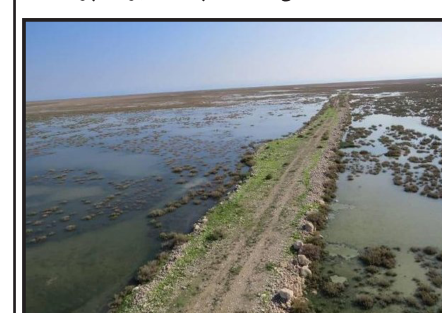


نسیم جنوب
۲
خبر
شماره ۸۷۹ یکشنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۷
NASIM JANOUB

مدیرکل محیط زیست بوشهر:

تالاب حله بوشهر به لطف بارش‌های اخیر احیا شد

مدیر کل حفاظت محیط زیست استان بوشهر گفت: تالاب حله بوشهر به لطف بارش های اخیر احیا شد.
به گزارش خبرنگار مهر، فرهاد قلی‌نژاد در حاشیه بازدید از تالاب حله اظهار داشت: در هفته‌های اخیر شاهد بارش‌های مطلوبی در نقاط مختلف استان بوشهر بودیم و برکات بسیاری در استان داشت.
وی با بیان اینکه تالاب حله بوشهر به لطف بارش‌های اخیر احیا شده است، اضافه کرد: بار دیگر تالاب حله به علت بارش نزولات آسمانی به دریا متصل شد و چرخه حیات در این تالاب حیاتی دوباره یافت.
مدیرکل حفاظت محیط زیست استان بوشهر از ایجاد یک منطقه امن در تالاب حله برای پرندگان



خبر داد و خاطرنشان کرد: پرسنل پاسگاه محیط بانی حله برای ایجاد محیط امن برای پرندگان به صورت مستمر در حال گشت‌زنی هستند.
وی بیان کرد: احیای مجدد تالاب حله فرصتی را برای علاقمندان به طبیعت و پرنده‌نگاران فراهم ساخته است تا از زیبایی‌های این طبیعت استفاده کرده و از نزدیک شاهد طبیعت خاص این منطقه باشند.
قلی‌نژاد تصریح کرد: احیای تالاب حله در نتیجه انجام اقدامات حفاظتی بوده که با بارندگی‌های اخیر پاییزی تالاب مذکور به آبگیری و احیای کامل رسیده است.
منطقه حفاظت شده حله پناهگاه مناسب و امن برای پرندگان مهاجر و زمستان گذران، پرندگانی همچون مرغابی، غاز، پرستوی دریایی و... است.

مدیرکل سیاسی استانداری بوشهر:

فضای دانشگاه‌ها نباید تحت تأثیر سلیقه‌های فردی قرار گیرد



مدیرکل سیاسی، انتخابات و تقسیمات کشوری استانداری بوشهر گفت: فضای دانشگاه‌ها نباید تحت تأثیر سلیقه‌های فردی قرار گیرد.
به گزارش خبرنگار مهر، عادل دهدشتی در نشست مشترک معاونین آموزشی و فرهنگی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی استان بوشهر با یادآوری در پیش بودن روز دانشجو اظهار داشت: فضای دانشگاه‌ها نباید تحت تأثیر سلیقه‌های فردی قرار گیرد.
وی ضمن تأکید بر لزوم قانونمداری در همه زمینه‌ها افزود: آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های اجرایی، چارچوب فعالیت تشکل‌های دانشجویی را در حوزه‌های مختلف صنفی، فرهنگی و سیاسی مشخص کرده است و اعمال سلیقه‌های خارج از ضوابط نباید محیط دانشگاه را تحت تأثیر قرار دهد.
دبیر کمیسیون دانشجویی استان بوشهر اضافه کرد: مجوزهایی که از سوی هیئت نظارت بر فعالیت تشکل‌های دانشجویی چه به مناسب روز دانشجو و چه دیگر ایام صادر می‌شود، مبنای قانونی دارد و لغو یا جلوگیری از اجرای چنین برنامه هایی خارج از ضوابط آیین‌نامه‌ها و مخل آرامش و توسعه محیط‌های دانشجویی است.
دهدشتی ضمن تأکید بر ایجاد فضای توأم با تعامل در دانشگاه‌ها بیان کرد: رؤسا و مسئولان دانشگاه باید برگزاری نشست‌های مستمر هم اندیشی در حوزه های مختلف را با همه طیف‌های دانشجویی در دستور کار قرار دهند.
وی ادامه داد: از سوی دیگر باید زمینه تعامل و هم اندیشی تشکل‌های مختلف دانشجویی را فراهم آورند تا ضمن حفظ استقلال این تشکل‌ها، فرصتِ هم افزایی، کارِ گروهی و تمرین گفتگو نیز میانِ آنها فراهم شود.

استاندار بوشهر:

تولیدات فاخر هنرمندان استان بوشهر مورد حمایت قرار می‌گیرد



استاندار بوشهر با تأکید بر لزوم ترویج هنر و توسعه فعالیت‌های هنری در سطح استان گفت: تولیدات فاخر هنرمندان استان بوشهر مورد حمایت قرار می گیرد.
به گزارش خبرنگار مهر، عبدالکریم گراوند در نشست شورای فرهنگ عمومی استان بوشهر اظهار داشت: استان بوشهر دارای ظرفیت‌های بسیار خوبی در حوزه هنری است که باید از این ظرفیت‌ها استفاده شده و هنرمندان حمایت شوند.
وی استفاده از ابزار هنر را به عنوان یکی از مهمترین راهکارها برای دستیابی به توسعه و پیشرفت دانست و ادامه داد: باید تلاش شود که نیازهای جامعه به آثار هنری تامین شود و هنرمندان نقش مهمی در این زمینه دارند.
استاندار بوشهر اضافه کرد: یکی از نیازهای کنونی جامعه و به ویژه کودکان، نوجوانان و جوانان مربوط به بازی‌های رایانه‌ای است که باید از وارد شدن آسیب‌های بازی‌های رایانه‌ای به کودکان، نوجوانان و جوانان جلوگیری شود.
وی خواستار ارائه آموزش‌های مناسب در مورد آسیب‌های فضای مجازی و بازی‌های رایانه‌های به خانواده‌ها شد و تصریح کرد: آموزش نقش بسیار مهمی در زمینه کاهش آسیب‌ها دارد و باید این آموزش‌ها به خوبی ارائه شود.
گراوند خواستار بیان خصوصیات و ویژگی‌های شهدا از طریق تولید فیلم و دیگر قالب‌های هنری شد و افزود: فیلم سینمایی در وصف شهید ماهینی از شهدای هشت سال دفاع مقدس استان بوشهر تولید می‌شود.
وی ادامه داد: شهدا حق بزرگی بر گردن جامعه دارند و در این راستا کنگره سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر برگزار خواهد شد و گوشه‌ای از عظمت حرکت شهدا بیان می‌شود.
استاندار بوشهر با اشاره به حمایت از فیلم‌سازان و تولیدکنندگان پویانمایی که در انتقال پیام نقش مهم و تأثیرگذاری دارند گفت: تولیدات فاخر هنرمندان استان بوشهر مورد حمایت قرار می گیرد.

سرپرست شرکت توزیع برق بوشهر:

بوشهر در صدر استان‌های پرمصرف برق در بخش خانگی است

سرپرست شرکت توزیع نیروی برق استان بوشهر گفت: استان بوشهر در بخش مصارف خانگی در صدر استان‌های پرمصرف کشور است.
به گزارش خبرنگار مهر، نادر تمیمی در نشست با مسئول بسیج رسانه استان بوشهر اظهار داشت: ترویج فرهنگ صحیح مصرف برق از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و رسانه‌ها نقش مهمی در این زمینه خواهند داشت.
وی با اشاره به امضای تفاهم همکاری شرکت توزیع نیروی برق استان بوشهر با بسیج رسانه استان در زمینه مدیریت بهینه برق خاطرنشان کرد: این تفاهم‌نامه می‌تواند گامی بلند در راستای کاهش مصرف برق بخش های خانگی، تجاری و صنعتی استان بوشهر باشد.
سرپرست شرکت توزیع نیروی برق استان بوشهر با اشاره به ظرفیت ارزشمند رسانه‌ها در مدیریت مصرف برق بیان کرد: مدیریت مصرف برق به معنای بکارگیری راهکارهایی است که می‌تواند به کاهش چشمگیر مصرف برق مشترکان شود.
وی با اشاره به اینکه استان بوشهر در بخش مصارف خانگی در صدر استان های پرمصرف کشور است، تصریح کرد: این میزان مصرف بالا مدیریت مصرف را بیش از هر زمان دیگری ضرورت بخشیده است.
تمیمی از راهکارهای کاهش مصرف برق به استفاده از دستگاه های پرمصرف در ساعت های غیرپیک و دقت در خرید دستگاه های برقی که از لحاظ مصرف انرژی شرایط مطلوبی دارند اشاره کرد.
وی با بیان اینکه بسیج رسانه نقش مهمی در ایجاد تعامل سازنده با رسانه‌ها دارند، ادامه داد: تفاهم شرکت برق و بسیج رسانه می‌تواند نقش آفرینی قابل توجهی در مدیریت مصرف برق استان داشته باشد.

استان بوشهر آمادگی میزبانی رقابت‌های بین المللی در رشته‌های ورزشی ساحلی دارد

مدیرکل ورزش و جوانان استان بوشهر با اشاره به فراهم بودن زیرساخت‌های ورزشی در رشته‌های ساحلی و دریایی گفت: استان بوشهر آمادگی میزبانی اردوهای تیم‌های ملی و رقابت‌های بین المللی را در ورزش‌های آبی و ساحلی دارد.
به گزارش خبرگزاری تسنیم از بوشهر، احمد بهروزیان‌فرد در پایان المپیاد استعدادهای برتر در رشته هندبال ساحلی در بوشهر اظهار داشت: المپیاد استعدادهای برتر در رشته هندبال ساحلی با قهرمانی استان اصفهان و نایب قهرمانی استان بوشهر به پایان رسید.
وی با بیان اینکه استان بوشهر مهیای برگزاری دومین میزبانی خود در المپیاد استعدادهای برتر در رشته قایقرانی می‌شود افزود: این رقابت‌ها با حضور ۱۸ تیم از ۷ تا ۱۰ آذرماه در دو رشته نوجوانان و جوانان برای انتخاب نفرات برتر به اردوی تیم ملی رده‌های پایه کشور در اسکله قایقرانی دهکده گردشگری بوشهر برگزار گردید.
مدیرکل ورزش و جوانان استان بوشهر از آمادگی بالای ورزشکاران قایقران بوشهری در این رقابت‌ها خبر داد و بیان کرد: با توجه به ظرفیت استان بوشهر در ورزش‌های آبی انتظار می‌رود ورزشکاران قایقران استان بوشهر در المپیاد استعدادهای برتر در رشته قایقرانی نصیب مدال‌های خوش رنگ شوند.
بهروزیان‌فرد خاطرنشان کرد: تیم منتخب قایقرانی استان بوشهر بیش از ۳ ماه اردوی آمادگی خود را برای این مسابقات برگزار کرده است.
وی، با بیان اینکه استان بوشهر آمادگی میزبانی رقابت‌های بین المللی در رشته‌های ورزشی ساحلی دارد گفت: با توجه به زیرساخت‌های مناسب استان در ورزش‌های آبی و ساحلی این استان آمادگی میزبانی اردوهای تیم های ملی و رقابت‌های بین المللی را در ۶ ماهه دوم سال دارد.

معاون امور عمرانی استاندار بوشهر:

بهره برداری به موقع طرح ها توانایی مدیران را مشخص می کند



معاون امور عمرانی استاندار بوشهر گفت: بهره برداری به موقع از پروژه های گردشگری و عمرانی در این شرایط سخت اقتصادی توانایی و عیار واقعی مدیران را مشخص می کند.
به گزارش ایرنا، مهرداد ستوده در بازدید از پروژه های گردشگری روستایی شهرستان تنگستان افزود: پروژه های هدف گذاری شده برای دهه فجر باید در زمان مشخص شده تحویل شود و هیچ نوع کم کاری و بهانه ای در این زمینه پذیرفتنی نیست.
وی اظهار داشت: با توجه به اهمیت بحث گردشگری طرح ها و پروژه های گردشگری روستایی با جدیت و نظارت مستمر اجرا و تا قبل از زمان مشخص شده برای بازدید گردشگران آماده می شود.
ستوده بیان کرد: فرمانداران با استفاده از ظرفیت های مردمی نقش محوری در تحقق اهداف عمرانی استان بویژه توسعه گردشگری دارند.
معاون امور عمرانی استاندار بوشهر ادامه داد: با توجه به اینکه ۷۰ درصد جمعیت تنگستان، روستایی است پرداختن به مسائل حوزه روستایی این شهرستان از اهداف مهم امور عمرانی استانداری است.

معاون سوادآموزی استان بوشهر اعلام کرد:

۲۰۰ نفر از سوادآموزان دوره انتقال در طرح آموزشی ICDL شرکت می کنند



معاون سوادآموزی اداره کل آموزش و پرورش استان گفت: طرح آموزش (ICDL) رایانه (برای ۲۰۰ نفر از سوادآموزان دوره انتقال آموزش اجرایی می گردد.
غلامرضا دانش فر، در نشست کارگروه آموزش ICDL در شهر بوشهر با ضروری دانستن توانمندسازی افراد کم‌سواد در زمینه استفاده از فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات اظهار داشت: در سال جاری ۲۰۰ نفر از سوادآموزان دوره انتقال در سراسر استان تحت پوشش طرح آموزش ICDL یا رایانه قرار می گیرند.
معاون سوادآموزی استان به استقبال خوب ۱۰۰ نفر از سوادآموزان دوره انتقال در سال گذشته اشاره نمود و افزود: در سال آینده تحصیلی در کنار برنامه‌های درسی مصوب، همه سوادآموزان دوره انتقال تحت پوشش آموزش طرح ICDL قرار خواهند گرفت.
وی با ضروری دانستن استفاده از رایانه در برنامه های سوادآموزی و زندگی روزمره افراد کم سواد، گفت: کاربردی نمودن و تلفیق سواد با مهارت های مورد نیاز زندگی سوادآموزان، ایجاد و گسترش مهارت استفاده از رایانه در برنامه های سوادآموزی و ارتقاء نگرش کار با رایانه در سوادآموزان از جمله ضرورت های حتمی اجرای این طرح آموزشی می باشد.
این مقام مسئول در خصوص محتوای آموزشی این طرح اضافه کرد: علاوه بر اینکه کتاب‌های معمول دوره انتقال به سوادآموزان آموزش داده می شود، سه عنوان کتاب آشنایی با زبان انگلیسی، آشنایی با رایانه، آشنایی با مهارت رایانه نیز به آنان آموزش داده می‌شود.
وی در خاتمه با یادآوری اینکه "سال گذشته به خاطر اجرای موفق طرح ICDL در کشور، سازمان جهانی علمی- فرهنگی یونسکو از سازمان سوادآموزی ایران تقدیر نمود، بیان داشت: به قبول‌شدگان این طرح آموزشی، گواهینامه بین المللی آموزش رایانه، توسط بنیاد ICDL ایران اعطا خواهد شد.

۳
نسیم جنوب
آتشی
شماره ۸۷۹ یکشنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۷
NASIM JANOUB

دوران زندگی آتشی در جم و ریز

به کوشش سجاد بهزادی

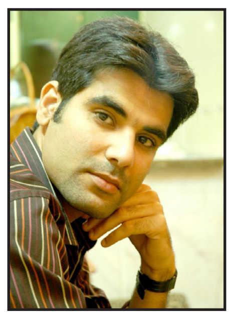


شادروان منوچهر آتشی چندین سال را در پالایشگاه جم کار کرد. از منشی مرحوم آتشی در پالایشگاه جم که چند ماه دیگر بازنشسته می شود، خواستم کمی از آتشی بگوید.
حرفهای ایشان در توصیف آتشی:
نمی دانم، چطور تجدید خاطره نمایم در۱۵ برج شش از شهریور داغ ۶۷ به مهاجرتی جهت کسب وکار و تنگ دستی پدرم در مکانی حضور یافتم بنام شهرخاص که فاز یک پالایشگاه کنونی در آن دو فاز به مرحله بهره برداری رسیده وگازهای آن در دو فاز نار و کنگان رو به اتمام است حدود ۳۰ سال از آن شروع به کار میرسد، بی شک درراه اندازی و ساخت این غول اقتصادی مردان زیادی نقش داشته اند و نام بردن تک تک آن نفرات در این مقوله نمی گنجد.
درابتدای کارم اسم کسی شهره بود و دارای اندامی بلند با سینه ای گشاده که گرد سپیدی در موهایش از او مردی شیکپوش با چشمانی سبز وبا لباس کار بصورت منظم همیشه اولین نفری بود که سرکار حاضر و آخرین نفری بود که از محل کار خارج میگردید، او رییس انبارهای طرح در پالایشگاه بود که خرید کالای لندن زیر نظر امورمهندسی نفت کنترل دقیق بر امور داشت و جایگاه خاصی در نزد مسئولین رده بالای ساختمان و نصب بخصوص کوه پایی و حسینخانی داشت.



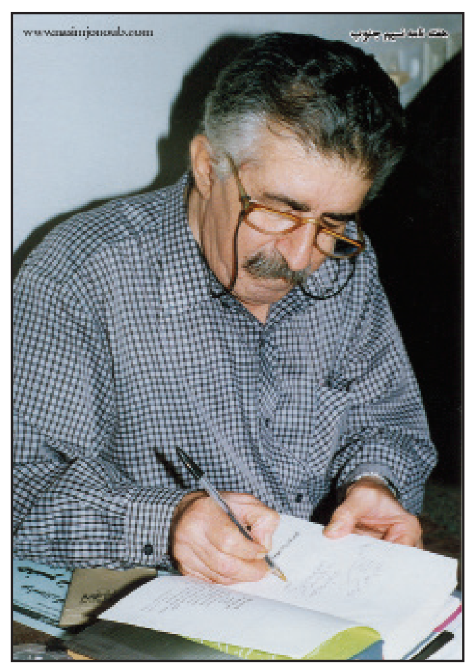
او بازنشسته آموزش و پرورش قبل از انقلاب و همکاری جدی با صداو سیمای حکومت سابق بود، لیسانس زبان انگلیسی فارغ التحصیل دانشگاه تهران و هم دوره با سرکارخانم سیمین بهبهانی و سیمین دانش ور بود و هم کافه ای جلال آل احمد، صادق چوبک و هدایت بود، او شاعری پیرو نیما و از دل طبیعت دشتستان از گل و گیاه و بارش نم نم باران الهام گرفته و به شهره رسیده است، بخاطر گرایش سیاسی قبل از انقلاب بارها مورد مواخذه قرار گرفته و پس از انقلاب سر درسکوت به بلندای یک فریاد داشت و در شرکت کار به خیرو شر مسائل جاری مملکت نداشت و فقط گه گاهی در شب شعری در بوشهر و درمجالس عمومی ظاهر میشد.
منطقه جم و ریز که اهل شعر و شاعری بودن، احترام خاصی برای وی قائل بودند.
در کار انسانی وقت شناس و دلسوز به حد یک ایرانی وطن پرست نشان میداد، دلسوز و صبور در مقابل مسائل کاری و اتفاقات پیرامون خود بود. طبق فرمایشات خودش در ازدواج در دو مرحله بخاطر ذات و سخت تشخیص دادن ذاتش موفق نبوده و به علت عدم تفاهم با همسران اول و دمش هردو به جدایی منجر شد. در ازدواج اولش یک دختر و یک پسر که متاسفانه بخاطر بیماری خاصی پسرش در خارج در کنار مادر و خواهرش دارفانی را وداع گفت و همسرش دیگر به ایران برنگشت و در کنار دخترش زندگی می کند. در ازدواج دومش یک دختر دارد که در بوشهر درکنار خانواده مادریش بزرگ شد. در همان زمان این شرف مرد عامل استخدام ۴۵ نفر نیروی طرح و رسمی شدنشان شد که طی مکاتبات بسیار به معاون وزیر، مدیران را وادار به احقاق حق جوانان طرح نمود.
در سال ۷۰ این مرد بزرگ به دعوتی به خارج رفت که در چند کشور مورد استقبال کانون شعرا و اندیشمندان آن قرار گرفت و سخنرانی نمود که به مسئولین خوش نیامده و دستور اخراج وی را صادر نمودند.
آن معلم بزرگ و آن استاد قادر روحش شاد و یادش گرامیست، او منوچهر آتشی بچه سمل و از استان بوشهر بود. هرکس در استان بوشهر و بخصوص اهالی جم وریز که آشنایی کمی هم با او داشتند، هرگاه از او یاد میبرند کلمه انسان خطابه کلامشان هست، بدرود.

آتشی افروخته در بیشه‌ی اندیشه‌ها!



محسن قیصی‌زاده

از میان انسان‌هایی که در این کره‌ی خاکی زندگی می‌کنند، هستند کسانی که زندگی را سبزتر نفس می‌کشند و حیات در رگ‌های آنان دو چندان جریان دارد و قلب‌شان به عشق و شور و مستی کوبنده‌تر می‌تپد. این مهم الزاماً بدان معنا نیست که ایشان با مشکلات کمتری دست به گریبان بوده و یا زندگی، چهره‌ی سگ و شوم خود را کمتر به آنها نموده است. چه بسا که سهمگین‌ترین سقوط‌ها و ناکامی‌ها و نرسیدن‌ها را نیز تجربه کرده باشند. آن‌چه در مورد این افراد متفاوت است، نحوه‌ی برخورد متفاوت خود آنها با پدیده‌ای به نام زندگی و زیستن است.
منوچهر آتشی از شمار همین افرادی بود که نگاه ویژه‌ای به زندگی داشت؛ او با تمام ناکامی‌های غریب و عظیمی که هر کدام‌شان برای دگرگون نمودن و به دیده‌ی نومیدی نگریستن و مرداب کردن یک زندگی کافی بود، هر بار راسخ‌تر از پیش برخاست و رویش دگرباره آغاز کرد و به سحرِ سخن و حضور سبز خود دیگران را نیز به پویشِ واداشت. شخص من نیز از این پویش و حرکت به واسطه‌ی حضور و کلام آتشین شاعر بی‌بهره نماند، چه بسا که به سبب سالیانی که افتخار شاگردی و همکاری و همنشینی با منوچهر آتشی در هفته‌نامه‌ی «نسیم جنوب» داشتم، از این گران‌مایه بسیار تأثیر پذیرفتم. شاید بارزترین ویژگی شخصیتی آتشی، سادگی، بی‌پیرایگی و دوری از جنجال و غوغا و ادا و اصول‌های رایج نزد بعضی از اهالی منتسب به قلم و هنر بود. وی با همه‌ی گستره‌ی دانش و نام‌آوری که در عرصه‌ی ادبیات کشور داشت، هرگز به ناخالصی و وصله‌ای نچسب از نخوت و غرور آلوده نبود. به عبارتی، بی‌ادایی و بی‌ادعایی ماندگارترین میراثی بود که سعی کردم از ایشان فرا گیرم و آن را آینه‌ی عمل و منش خود قرار دهم. آتشی نقش بازی نمی‌کرد، خودش بود. و این خودش چه مهربان و ساده و صمیمی بود.
به همین سبب بسیاری از اهالی قلم و اندیشه علاوه بر ارایه‌ی آثار ادبی خود به استاد جهت تصحیح و راهنمایی، درونی‌ترین و شخصی‌ترین دغدغه‌ها و مشکلات زندگی‌شان را نیز با وی در میان می‌گذاشتند و درددل می‌کردند. به یاد دارم دوشنبه‌روزی، دختری جوان نزد آتشی آمد و از خستگی‌ها و دلمردگی‌هایش گفت، این که از آمدن و رفتن خود گردون را سودی نمی‌بیند و امیدی به ادامه‌ی راه ندارد و این همه را هیچ می‌پندارد. آتشی پس از شنیدن سخنان وی با تمام توان و با حرارتی خاص سعی می‌کرد چراغی در شب تاریک ذهن آن جوان روشن کند. او تمام عصر دوشنبه را به وی اختصاص داد تا مگر اندکی از خستگی‌ها و نیست‌انگاری‌های مخاطبش بکاهد. او به شدت از سیاه‌انگاری‌ها و پوچ‌گرایی‌ها در شعر انتقاد می‌کرد و به گفته‌ی خود، این نگرش را در شب شعری بروز داده و شاعران آن نشست را مورد نکوهش قرار داده بود. و اگر آتشی گاه خود تلخ می‌سرود، به معنای نفی زندگی نبود، بلکه گلایه داشت و حسرت می‌خورد بر جهانی که می‌تواند زیباتر از شکل قدیمش باشد!
در موردی متفاوت، هنگامی که از استاد خواستم کتاب «پلنگ دره‌ی دیزاشکن» را برایم امضا کند، بنا به سلیقه‌ی نوجوانی درخواست کردم در صفحه‌ی آغازین، این شعر شُهره را برایم بنویسد: «ای جغدها، ای زاغ‌ها غمگینَ مباشید/ زیرا اگر دشنام زیبایی شما را رانده از باغ / و آوازتان شوم است در شعر خدایان/ من قصه‌پرداز نفس‌های سیاهم/ فرخنده می‌دانم سرود تلخ‌تان را». اما استاد نپذیرفت که این



شعر را بنویسد و اصرارهای من هم بی‌نتیجه ماند و آتشی به انتخاب خود، بندی دیگر از شعرهایش را در آن صفحه یادداشت کرد!
نکته‌ی تحسین‌برانگیز دیگر در مورد استاد آتشی، تلاش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر و صادقانه‌ی وی برای کسب روزی و گذران زندگی بود. تأکید می‌کنم؛ لطفاً کلمه‌ی "صادقانه" را بار دیگر مرور کنید. برای او مهم بود که برای آن‌چه به دست می‌آورد به همان اندازه و شاید بیش، زحمت کشیده باشد. کسب مال را تنها از طریق شرافتمندانه و آزادمنشانه صحیح می‌دانست. هر چند دغدغه‌ی ذهنی او در درجه‌ی نخست مسایل فرهنگی بود، اما برای تأمین اقتصاد خانواده، خود را مسؤول می‌دانست و با تمام توان مسؤولیت خود را انجام می‌داد. مرحوم قاسم مهدی‌زاده تعریف می‌کرد که آتشی چنان به مسایل مادی بی‌علاقه بود که حتا نمی‌توانست یک بسته‌ی اسکناس را به خوبی بشمارد!
شاید ذکر خاطره‌ای در این مورد خالی از لطف نباشد؛ منوچهر آتشی به اصرار خانواده تازه به تهران مهاجرت کرده بود و هنوز آن چنان که باید در آن دیارِ دور جاگیر نشده بود. توسط یکی از دوستان خبَردار شدم که اداره‌ی ارشاد آن زمان بوشهر به نویسندگان بومی که در سال گذشته و جاری کتابی از آثار خود چاپ کرده‌اند، به نرخ دولتی حواله‌ی کاغذ می‌دهد. با رایزنی‌هایی که انجام دادم بلافاصله سه کتاب آتشی را که تجدید چاپ شده بود از کتابخانه‌ی شخصی‌ام برداشتم و به مسؤول این کار در ارشاد تحویل دادم. پس از طی مراحل خسته‌کننده‌ی اداری به نیابت از آتشی حواله‌ی ۱۵۰ بند کاغذ را تحویل گرفتم. سپس با یکی از مراکز خرید کاغذ تماس گرفتم و کارهای مقدماتی فروش کاغذ را هم انجام دادم. در نتیجه‌ی این فروش می‌توانستم مبلغی که آن موقع نسبتاً قابل توجه به نظر می‌رسید را به حساب استاد حواله کنم. پیش خود فکر کردم حتماً استاد خوشحال خواهد شد، اما طی تماسی که با منوچهر آتشی داشتم، پس از گفتن ماجرا، از من خواست که دست نگه داشته و کار را ادامه ندهم! دلیل را که پرسیدم گفت بیم آن دارد که به دلال‌بازی و فروش کاغذ و... متهم شود! اقدامی که هیچ روند غیر قانونی در آن مشاهده نمی‌شد و تقریباً تمام نویسندگانی که شرایط دریافت کاغذها را داشتند از آن امتیاز برخوردار شدند، اما آتشی این شیوه را نمی‌پسندید و دوست داشت برای داشته‌اش عرق بریزد. آتشی شاعر زندگی بود؛ شاعری که در رویکردی بکر و متفاوت، راندگان بارگاه شاعران – جغد و زاغ و کلاغ و خار و خاک و گرگ و دیو و حتا رنگ زرد – را در شعر خود زندگی می‌بخشید و هیچ‌چیز و هیچ‌کس را سزاوار طرد و ترک و مرگ نمی‌دانست. شاعری، یار آنان که زیر آسمان کس یارشان نیست!
و چه سعادتمند نسل من که سالیانی را در کنار بزرگانی همچون آتشی‌ها روزگار گذراند و تجربه کرد تا با وام گرفتن شعله‌ای از آن آتش فروزان، راه و مسیر آینده‌ی خود را روشن سازند.

پی‌نوشت: تیتر مقاله، مصرعی وام گرفته از سروده‌های حضرت مولاناست: «ای رستخیز ناگهان، وی رحمت بی‌منتها / ای آتشی افروخته در بیشه‌ی اندیشه‌ها»

شوریده واری دیگر

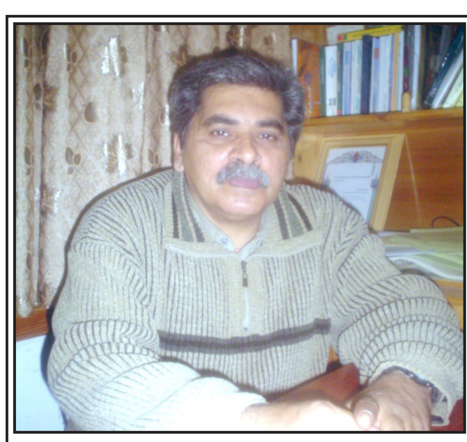
منوچهر آتشی



باید بخوانم امشب
آواز ناشناسی
گویا
مثل پرنده ای حیرت زده
در گنبد کبود خیالم
می چرخد
گویا سه تار مرموزی
زیر
گریز پنجه ی پرزوری
از دوردست خاطره در باد
می نالد
پایی فرار می کند از من شتابناک
پایی سبک می آید
چیزی شکفته
شاید
چیزی شکسته در من
می دانم
جریان ناشناسی
رازی آوازی
باید بخوانم امشب
می خوانم

آتشی، «شاهدی» صادق و «خواننده» ای بی بدیل

نوشته ای از شادروان قاسم مهدی زاده



"منوچهر آتشی" هم رفت و به قول "نیما":
«رفت و دیگر نه بر قفاش نگاه / و از خرابیِ ماش آبادان / دلی از ما، ولی خراب بُبرد...».
او که آخرین بازمانده ی شعر نیمایی بود، در ضمن، حاصل جمع همه ی بزرگانی بود که پیش از او رفته و می توانستیم در سیمای او اثری از هر کدام را ببینیم؛ "شاملو"، "اخوان" و... .
او در مقدمه ی منتخب آثار خود، از بازگشت پیرانه سر به زادگاهش گفته بود و اضافه کرده بود: «مال بد بیخ ریش صاحبش». او اما « مال بد نبود»، اگر چه تواضعش این را می گفت. و اکنون تربت پاکش در بوشهر «زیارتگه رندان جهان» خواهد شد. به همت بلند همه ی عاشقان شعر راستین پارسی، اگر چه قافله سالارانش یکی پس از دیگری بدون جانشین رفتند، اما آرامگاه آن ها هم منشأ «فر و شکوه و بزرگی و سالاری» خواهد بود.
"اکتاویوپاز"، این گفته ی "بوددلر" را می پسندید که: «نویسندگان شاهدان جهانند» و هم چنین این حرف "کامو" که: «شاعران خوانندگان دفتر جهانند». از این هر دو حیث، "آتشی" «شاهدی» صادق و «خواننده» ای بی بدیل بود. او خیلی زود با دو دفتر شعر، مُهر خود را بر طومار طولانی به عنوان یکی از بهترین شاعران پارسی گوی ایران زمین از آغاز تاکنون، زد.
"آتشی" اگر تنها همان سی سال نخست را گذرانده بود، برای این که شاعری بزرگ باشد، کفایت می کرد. اما زندگی این فرصت را به جامعه ی هنر ایران زمین داد تا "آتشی" بماند و تجربیاتش را با نسل های کنونی در میان نهد. او توانست جوانان بی شماری را از زلالی اندیشه اش سیراب کند. او که به قول خود به برای مردن بسیار جوان و برای زندگی کردن پیر بود، هر چه جلوتر می رفت، پُر بارتر می شد و دفتر جهان را با طراوات بیشتری برای خیل مشتاقان می خواند.
او از جمله شاعرانی بود که برای شاعر شدن، شاعر ماندن و شاعر بودن زور نزد و به کسی متوسل نشد. او شاعر متولد شد. شاعر ماند و شاعر مُرد. اما مگر شاعر و به طریق اولی، هنرمند می میرد؟ هرگز! زیرا اندیشه نمی میرد. تجربه و آگاهی نمی میرد.
طراوت و لطف سخن، مردنی نیست. کدام شاعر را سراغ داریم که مرده باشد؟ "فردوسی"، "سعدی"، "حافظ"، "خیام" و... هر روز زنده تر و شاداب تر در میان ما زندگی می کنند و آموزش می دهند و شرافت می پراکنند. کشور ما بنا به دلایلی تاریخی، نشر را آن چنان که شایسته است، برنتابید. و شعر آن چنان بالید که معروف است که در عصر "حافظ"، چهارصد شاعر مطرح وجود داشته اند که البته جملگی «پاسوز» "حافظ" شده اند. تنها یکی از آن ها "خواجوی شیرازی" است.
اگر فقط ده درصد از این تعداد شاعران را قابل قبول فرض کنیم، برای جامعه ی آن روز و رقم جمعیتی آن زمان بسیار زیاد است. این آمار بیانگر جایگاه شعر در میان مردم ایران است و آن کسی که بتواند در این جامعه ی شعرسالار، در هر دوره ای مطرح شود و مقبول طبع مردم صاحب نظر قرار گیرد، باید شاعر برجسته ای باشد.
در دوران جدید شعر ایران که با انهدام و محو قاجاریه آغاز می شود، هم وضعیت به همین گونه است که آن طنز زیبای "اخوان" که داستان رفتن به روستایی را تعریف می کند که هنگامی که میزبان به مردم گفت مهیمان من یک شاعر است، و قرار شد که هر کس در آن روستا طبع شعری دارد، بیاید و شعر خود را بخواند و پایان داستان این که همه ی اتاق ها و محوطه ی جلوی اتاق ها و حیات و پشت بام خانه و پشت بام خانه ی همسایه همه پُر شد از جمعیتی که آمده بودند شعر خود را بخوانند، یعنی تقریباً همه ی مردم روستا!
آن چه که همیشه بود. این که در هر کاری و فنی و حرفه ای، ابتدا تعداد زیادی وارد می شوند، رفته رفته، واردشدگان در مقاطع مختلف پالایش می شوند و از تعداد آن ها کاسته می شود تا آن که فقط کسانی می مانند که واقعا استعداد آن کار را دارند، خلاقیت دارند، پشتکار دارند و علاقه مند هستند و سختی های آن کار را به جان می خرند، این ها حتماً در آن کار سرآمد می شوند. هنر هم از این قاعده مستثنا نیست.
از میان هزاران هزار انسانی که تاکنون به ورزش فوتبال روی آورده اند، فقط یک نفر "پله" شده، شاید از نقطه نظر دیدگاه صرف به فوتبال، کسانی بوده اند که از "پله" هم بهتر فوتبال را بازی کرده اند، اما به قول "حافظ" «بنده ی طلعت آن باش که آنی دارد» و این «آن» در همه کس نیست.
«آن»، آن نکته ی ظریفی ست که در شخصیت انسان های خاصی وجود دارد. در همه ی زمینه ها وضع به همین گونه است. کسانی که از سال ۱۳۰۰ شمسی به میدان شعر ایران وارد شده اند را می توان از طریق مجلات و روزنامه ها و کلاً نشریات آن زمان تا کنون بررسی کرد. هزاران نفر، شعر چاپ شده هم در نشریات دارند. استعداد هم داشته اند اما از آن «آن» برخوردار نبوده اند.
"ایرج میرزا" معتقد است که: «شاعری طبع روان می خواهد». این حرف، حرف درستی است، اما چیزهای دیگری هم هستند که باید به این طبع روان که نخستین شرط شاعر بودن است، اضافه شوند تا یک شاعر متولد شود. شاعران زیادی بوده اند که خواسته اند هم شاعر باشند و هم مدیر کل. هم شاعر باشند و هم شغلی نام و آب دار داشته باشند، تنها کسانی شاعر شده اند که فقط شاعر بوده اند و از آن جا که در کشور ما از طریق هنر نمی توان سیر شد، باید روزگار و شوربختی های کسانی که فقط خواسته اند شاعر باشند را دریافت. "منوچهر آتشی"، یکی از این معدود انسان ها بود که شاعر متولد شد، شاعر زیست و شاعر روی در نقاب خاک کشید.
"آتشی" بیش از چهار دهه در عرصه ی شعر، حضوری مداوم داشت که حتماً پس از مرگ، آن گونه که عادت ما ایرانی هاست، بیشتر مورد بررسی و امعان نظر قرار خواهد گرفت. ما هنوز هم بزرگانی را داریم که قادرند داشته هایمان را و آن چه را که باید داشته باشیم با ما در میان نهند. دکتر "محمدرضا شفیعی کدکنی"، دکتر "تقی پور نامداریان"، دکتر "ضیاء موحد"، بزرگ زنان شعر و ادب "سیمین بهبهانی"، "سیمین دانشور" و... .
ایران هیچ گاه از انسان های بزرگ در زمینه های مختلف، به ویژه در زمینه ی شعر و ادب خالی نبوده و نیست.
همه ی این هنرمندان، به دلیل نخریدن هنر در کشور ما و کم تر از "زغن بودن طوطی هنر"، در این سراچه، در تمام طول عمر خود دچار بحران های گوناگون و تلاطمات روحی بوده اند، تناقض میان آن چه که پذیرفته و می پسندند و کاری که انجام می دهند. مثلاً شاعر مجبور است به کار انبارداری و یا ترخیص کالا و یا کار دفتری در یک شرکت بپردازد. حرفه هایی که تفاوت شان با هنر از زمین تا آسمان است، اما با همه ی این تناقضات، تألمات و تلاطمات سنگین و جان فرسا، آن هایی که از آن «آن» برخوردارند، بر عهد و میثاق هنری خود با خود و مردم می مانند، آن ها کوشش می کنند زنده و پابرجا بمانند تا بتوانند هنرمند باشند، گر چه با مشقت.
"آتشی" یکی از آن ها بود؛ "آتشی" در طول هفت دهه عمر خود که بیش از ۵ دهه از آن را در هنر سیر کرد، برای یک لحظه پاپس نکشید. به همین دلیل در قلب ها جای گرفت. او از معدود بزرگانی بود که هیچ گاه زادگاه خود و یار و دیار خود را حقیر نشمرد. او به زادگاه خود عشق می ورزید و از این که در یکی از روستاهای این استان به دنیا آمده و در بوشهر بزرگ شده و بالیده، به خود می بالید، برخلاف برخی که از ترس این که مبادا مورد تحقیر قرار گیرند، از زادگاه خود دروی می جویند. اما "آتشی" عمیقاً عاشق زادگاه خود بود و به هر بهانه ای آن را بیان می کرد، مانند هر بزرگ زاده ای. "آتشی" به ابزار کار هر شاعر بزرگی دسترسی داشت. واژه، شناخت تاریخ جهان و کشور و منطقه و شهر خود، فرهنگ ایران و جهان و تسلط بر گونه های مختلف شعر. غزل را به همان طراوات شعر نیمایی می سرود و در یک کلام شاعر بود و ما...
«با که نشینیم که یاران همه رفتند...»



آتشی
شماره ۸۷۹ یکشنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۷
NASIM JANOUB

منوچهر آتشی



کاروانی ها
کاروان سالاری افتاده ست از پا
چیست تدبیر؟
کاروان آیا بماند یا براند؟

***

با تو بودن خوب است
تو ظریفی
مثل گلدوزی یک دختر عاشق
که دل انگیزترین گلها را
روی روبالشی عاشق خود می دوزد

***

مثل شبی دراز
با هر چه روزگار به من داد
با هر چه روزگار گرفت از من
مثل شبی دراز
در شط پاک زمزمه خویش می روم
با من ستاره ها
نجواگران زمزمه ای عاشقانه اند
و مثل ماهیان طلایی شهاب ها
در برکه های ساکت چشمم
سرگرم پرفشانی تا هر کرانه اند
همراه با تپیدن قلبم پرنده ها
از بوته های شب زده پرواز می کنند
گل اسب های وحشی گندمزار
از مرگ عارفانه یک هدهد غریب
با آه دردناکی لب باز می کنند
با هر چه روزگار به من داد هیچ و هیچ
با هر چه روزگار گرفت از من
با کولبار یک شب بی یاد و خاطره
با کولبار یک شب پر سنگ اختران
تنها میان جاده نمناک می روم
مثل شبی دراز
مثل شبی که گمشده در او چراغ صبح
تا ساحل اذان خروسان
تا بوی میش ها
تا سنگلاخ مشرق بی باک می روم

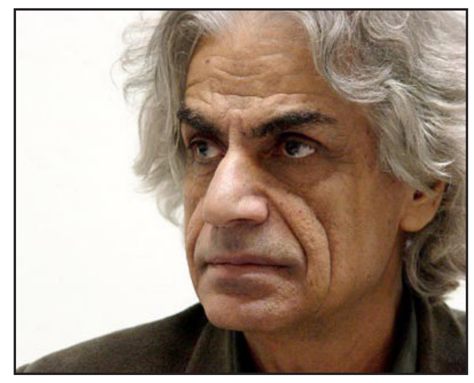
***

بازگشت

این روح سوگوار جنوبی
بالای ابرها هم
ما را رها نمی کند
در ابر نیز دریا می بیند
در دریا مرگ
دریای مرده خاک فروان دارد اما
بخت
کدام چشم است
که بی خطا بشناسد
دریای مرده را از رعشه ی سراب؟
و از سراب و ریگ روان
دریای زنده را؟
بخت کدام چشم است
که آبهای جادو را
از موج های شن بشناسد
تا بشناسد انسان را
از سایه های جادو
و نخل ها و درختان را از وهم
وهمی که راه می سپرد
با
ریشه های جادو و برگ های واقعی
در آبهای هیچ؟
باید که از کویر بپرسم
باید که از سراب بپرسم
این رازهای رازآمیز را
باید
از گردباد بپرسم
راز سوارهای گمشده را در کویر خوابهای
مهتابی

آتشی، نه سیاسیِ سیاسی و نه عاشقِ عاشق

علی باباچاهی



من آتشی را در شعر امروز ایران زیر عنوان « نوآفرین ها» قرار می دهم و نوآفرینی را صفت شاعرانی می دانم که در حرکتی جمعی، به تفاوت و تشخص فردی شعرشان اهمیت می دهند. از طرفی این شاعران، میانه ی خوبی با آوانگاردها دارند و از تأیید و ستایش آن ها دریغ نمی کنند، همچنان که آتشی غالباً از وجه جسارت آمیزی شعر نیما دفاع می کند. نوآفرینی آتشی مؤلفه هایی دارد که به آن می پردازم:

۱ـ بومی گرایی یکی از مختصات شعرهای آتشی است. هیچ یک از شاعران جنوب مثل او نتوانسته به طبیعت جنوب این قدر نزدیک شود. از همین منظر شعر آتشی سهم صحرایی منطقه ی جنوب را به تصرف خود در می آورد و با دریا سَر و سر کمتری دارد. شعر آتشی به گل و گیاه و زنبور و پروانه، اسب و بز کوهی و به تمام عناصر طبیعت جنوب ایران عشق می ورزد و می توان گفت برای دیگر شاعران جنوب از این منظر چیزی باقی نمی گذارد.

۲ـ حماسه های محلی در شعر آتشی با قدرت بیان شگفت انگیزی شکل می گیرد به گونه ای که از یک جط زاده (شتربان) در عصر ضد قهرمانی ها، قهرمان محبوبی می سازد:

ـ عبدوی جط دوباره می آید!

فضاسازی و لحن بیان آتشی در این شعر ـ ظهور (عبدوی جط) ـ به گونه ای است که گویا با یک نجات دهنده ـ نجات دهنده در گور خفته است (فروغ) ـ رو به روئیم. قدرت و صمیمیت به شکلی است که به رغم تردید خواننده در قهرمان باوری، باز هم قهرمانیِ عبدوی جط متقاعدکننده به نظر می رسد.

۳ـ آتشی شاعری متخیل محسوب می شود. تخیل در شعر آتشی از پهلوی واقعیت حرکت می کند. لینی اینکه او به واقعیت های موجود پر و بال می دهد. به طور مثال گرایش ها و فضاسازی های کافطلایی، بکتی و بورخسی در شعرش جایی ندارند که البته لازم هم نیست. شاعر ما با جابه جا کردنِ واقعیت موجود، شکل هنری واقعیت را نشان می دهد: در نیمروز عاطفه / خورشید در شقیقه ی راستت / و قلب آفتابی در شقیقه ی چپ ات می کوفت.

۴ـ آتشی در زبان و بیان و به طور کلی در عرصه نوآوری به افراط کشیده نمی شود. او در همه حال اعتدال را نگه می دارد.

آتشی به درستی خود را شاگرد خلف نیما می داند، اما این شاگرد خلف معمولاً از جسارت ورزی های پدر در زمینه ی نحوستیزی و ترکیب سازی پرهیز می کند. شاعر جنوب و خوب ما ترس و تصور به دره افتادن را به خود راه نمی دهند، از این رو در راهی که در پیش گرفته همیشه موفق و سرافرازی است.

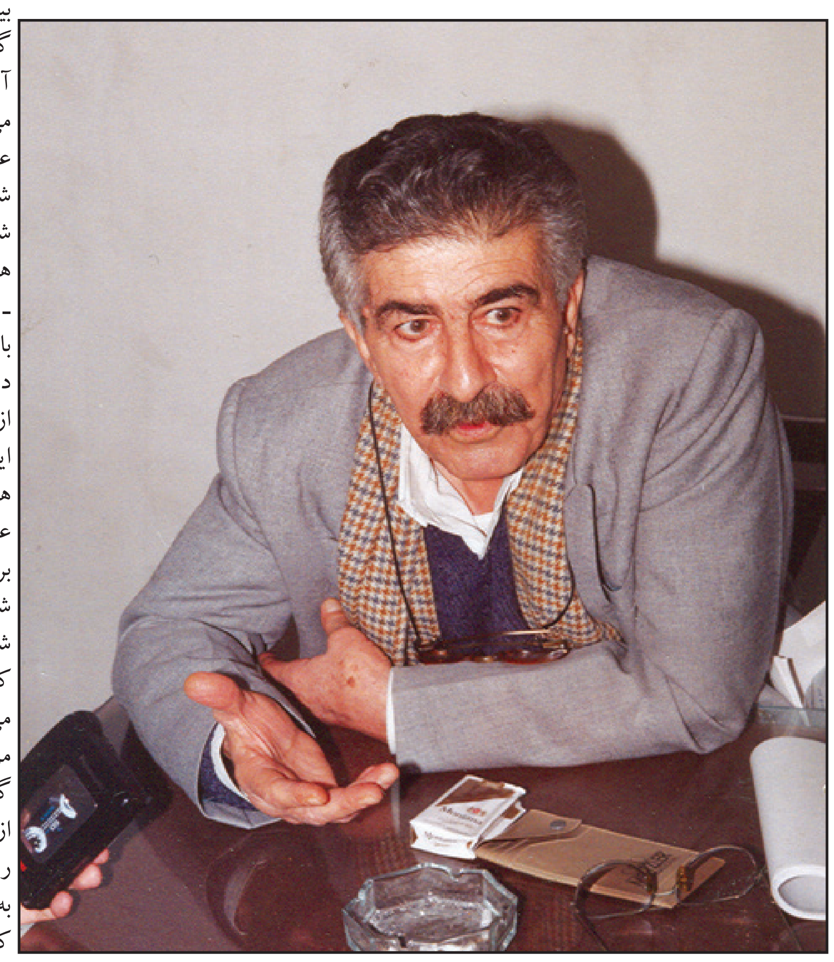
۵ـ آتشی به تعبیر خودش، نه سیاسیِ سیاسی است و نه عاشقِ عاشق. او در عالم زبان و معنا متعرض چیزی نیست، ستایشگر زیبایی و خوبی است و این در جای خود دارای اهمیت است. آتشی حضو شاعر را اعتراض به بدی می داند به همین دلیل ملزم نیست که خود را همسو با حرکت های معدود شاعرانی بداند که از منظر شعرهای رایج «بحران ساز» نامیده می شوند.

آتشی به جای این گونه حرکت های جسارت آمیز که خالی از خطر و خسارت هم نیست، با دل و خاطری شفاف دست به دعا برمی دارد: ای برگ های سبز / دست مرا شفا بدهید/ تا بوته های نور و طراوت را / در غارهای وحشت و خاموشی/ به رشد آفتابی خویش یاری کنم.

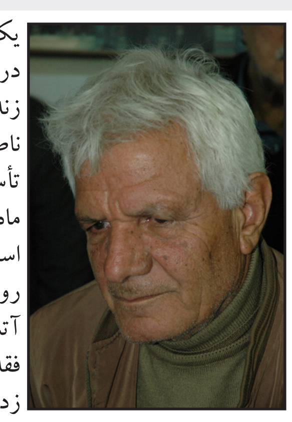
۶ـ یکی دیگر از خصوصیت های هنری آتشی، فاصله گیری از مرحله هایی است که در شعرش پشت سر گذاشته است:

از کتاب های «آهنگ دیگر»، «دیدار در فلق» تا به بیانی دیگر می توان گفت فاصله گیری از بافت بیان فضاهای روستایی! آتشی بالاخره به این حقیقت دست می یابد که دشتی و دشتستان و عبدوی جط و اسب سفید ـ هر چند شعر برانگیز ـ اما محور جهان نیستند. شهریت هم شعریت هایی دارد. به همین دلیل ـ البته با حساب و کتاب ـ از اسب سفیدش پیاده می شود و با اولین وسیله ی نقلیه ـ که البته سُم دار هم نیست ـ به طرف شهر (شعری از نوعی دیگر) حرکت می کند. در این مهاجرت دلخواسته، حتی هجران ها و عاشقانه سرایی های شاعرِ ما با عناصر جهان مدرن بیان می شوند. او برای یکبار هم که شده برخلاف پدر شعرش ـ نیما ـ که غالباً به نکوهش شهر و شهری ها می پرداخت، به کشف زیبایی در متن شهر بزرگ می پردازد:

من اما ـ در همین شهر ـ / از بوستانی گذشتم و عشق را دیدم / که ناگهان از پسِ نارونی درآمد/ با دامن گلی رنگَ و بی عینک آفتابی/ و لبخندی به سمت شاعر هفتاد ساله ای/ شلیک کرد/ و هوا ناگهان بارانی شد.



بازخوانی نظر محمدعلی سپانلو درباره منوچعر آتشی



یک شاعر بزرگ در درون آتشی زندگی می کرد

ناصر علیخواه: با تأسف آخر آبان ماه ۱۳۹۷ مصادف است با سالگرد روان شاد «منوچهر آتشی» که در اندوه فقدانش حسرت زده شدیم، ولی با افتخار نام آورترین شاعر ایران که به عنوان چهره ماندگار ادبیات جامعه ایران و از تأثیرگذارترین در سطوح مختلف فرهنگی نامش در تاریخ ادبیات ایران متبلور است من با آشنایی در زمینه هایی که از سال ۱۳۳۴ به عنوان دانش آموز وی تا پایان حیاتش بیش و کم در زمینه ی مختلف فرهنگی بهره مند شده، ترجیح دادم از آن جایی که ارزش انسانها به توانایی علمی و فرهنگی بیشتر مورد توجه و احترام دیگران است از صاحب نظران و معاصران او در شعر از کم و کیف بیشتری استفاده کنم.

در بهمن ماه ۱۳۹۲ مصاحبه ای بسیار کارشناسی شده به وسیله علیرضا اکبری در مجله اندیشه پویا با محمدعلی سپانلو صاحب نظر، دوست و همکار شاعر و نویسنده معاصر درباره منوچهر آتشی انجام گرفت که به دلیل اهمیت این مصاحبه که گوشه ای از اظهارنظر دقیق «سپانلو» درباره شعر و شخصیت آتشی و مقایسه وی با شاعران هم عصرش مثل: شاملو، اخوان و فروغ انجام گرفته که در ادامه ملاحظه خواهید کرد.

– آیا می توان گفت: منوچهر آتشی در مقایسه با شاعران هم عصرش مثل شاملو و اخوان و فروغ به اندازه شایستگی اش قدر ندید؟

– سپانلو من هم موافقم که آتشی به اندازه دیگران قدر ندیده، من به جز نیما و شاملو، آتشی را بیش تر از آن سه تن دیگر یعنی: فروغ، سپهری و اخوان می پسندم، اما دلیلش را باید در خود شعر آتشی جست و جو کرد او جمله ای دارد که می گوید: «من محاط در شعرم و این حقیقت دارد، به نحوی می شود گفت که شعر از او فوران می کرد و می باید و یکی از دلایل آتشی آن طور که باید و شاید قدر ندید این بود که خودش با زندگی قلندروارش در قبال آثارش راه معرفی و نقد را مسدود می کرد.

– فکر می کنید مطبوعات یا جامعه ی ادبی در این میان نقشی نداشته است؟

– البته این اصل هم مؤثر بوده است نقد ادبی معاصر ما از کمبود سواد و فرهیختگی رنج می برد، یادم می آید محمد حقیقی مقاله ای نوشت در تفسیر شعر سمفونی دهم، آتشی که از شاهکارهای شعر معاصر ما است. معاصرین ما هنوز متوجه اهمیت این شعر نشده اند.

– شما گفتید که شعر آتشی را به اخوان و فروغ و سپهری ترجیح می دهید دلیلش را توضیح دهید؟

– من در شعر آتشی یک ایهام و چندوجهی می بینم که در شعر فروغ و سپهری و اخوان نمی بینم. مثلاً باباطاهر را در نظر بگیرید، شاعر بااستعدادی بود اما مضامین اشعارش محدود بود. وقتی می گوید: «اگر نوشتم نئی نیشم چرایی» و «فروغ در اشعارش اغلب یک مضمون قدیمی را نو می کند» که: «بگوید در همه ی هستی من آیه تاریکی است» یعنی فروغ در اشعارش اغلب یک مضمون قدیمی را نو می کند که البته هنر برجسته یی است. من خوشحالم که تاریخ فروغ و سپهری و اخوان را انتخاب کرده ولی چرا آتشی در کنار این ها نیست. چون آتشی پیچیده تر است و جهش های شعری او غیرمنتظره تر و از نظر من با ارزش تر، از یک شعرش می توان چند معنا را برداشت کرد. و به آخرش نرسید. البته آتشی شاعر شاعران است اما چرا نیما و شاملو را مستثنی می کنیم.

نخستین دلیلش این که هیچ کس به عمق نیما نخواهد رسید در شعر نیما رازی بود که در هر بار از کشف می گریزد. و شاملو هم به همین دلیل تنوع حیرت انگیزی در شعرش داشت، گذشته از این ها آتشی انگار داشت شعرهایش را از یک منبع غیب می شنید و نقل می کرد و اخوان یک حالت بینابین دارد اما اگر دست من باشد آتشی را هم به این پنج نفر اضافه می کنم.

– اکثر منتقدان معتقدند که آتشی با دفتر دومش «آواز خاک» تثبیت شد این دفتر چه ویژگی داشت که باعث تثبیت آتشی شد؟

– معمولاً هر شاعری در دفتر اول در پی نوعی قدرت نمایی است به معاصران و منتقدان نشان می دهد که عیب هایی که شما می خواهید بگیرید من ندارم. اما در «آواز خاک» آتشی واقعی شد و از «آهنگ دیگر» به «آواز خاک» این روند تکاملی بود. که به نظرم در همه عمر آتشی ادامه داشت. من می دانم که شعر «اسب وحشی» که در دفتر اول آتشی در «آهنگ دیگر» منتشر شد یکی از موفق ترین شعرهای سیاسی معاصر است.

– اما چرا آتشی سرایش شعر سیاسی را در دفتر بعدی اش پی نگرفت؟

– در اسب سفید وحشی از استنباط سیاسی خیلی دور است. آتشی یک صفحه درام در این شعر می بیند او می گوید: «خنجر شکسته در تن دیوار/ عزم سترگ مرد بیابان فسرده است»

پس او یک درام را می بیند اگر بخواهیم این طوری نگاه کنیم شعر «عبدوی جط» انتقام رنجبران روستا از اربابان بزرگ است.



– شاید یکی از نقاط قوت شعر آتشی اسطوره، تاریخ، عناصر بومی و فولکلور با شعرش می تواند گره بزند، آتشی چطور این مهم بدست می آورد؟

– خب این راز شعر است. اگر می شد این رازها را درس داد می شد شاعرانی مثل آتشی تربیت کرد. این هدایاست که به حافظ می گویند: «لسان الغیب» و در مورد آتشی هم این اتفاق بارها افتاده و شعرهایش بسیار بهتر از آن چیزی که در ذهن داشته از آب درآمده است. یک شاعر بزرگ در درون آتشی زندگی می کرد.

– آقای سپانلو: شما با آتشی رابطه نزدیک داشتید؟

– چیزی که من را به آتشی وصل می کند گرایش ذهنی ما به مضامین مشترک است.

منوچهر آتشی

اسب سفید وحشی
بر آخور ایستاده گران سر
اندیشناک سینه مفلوک دشتهاست
اندوهناک قلعه خورشید سوخته ست
با سر غرورش امّا دل با دریغ ریش
عطر قصیل تازه نمی گیردش به خویش
اسب سفید وحشی ، سیلاب دره ها
بسیار صخره وار که غلتیده بر نشیب
رم داده پر شکوه گوزنان
بسیار صخره وار ، که بگسسته از فراز
تازانده پر غرور پلنگان
اسب سفید وحشی ، با نعل نقره‌گون
بس قصّه‌ها نوشته به طومار جاده‌ها
بس دختران ربوده زِ درگاه غرفه‌ها
خورشید بارها به گذَرگاه گرم خویش
از اوج قلّه بر کفل او غروب کرد
مهتاب بارها به سراشیب جلگه ها
بر گردن ستبرش پیچید شال زرد
کهسار بارها به سحرگاه پر نسیم
بیدار شد زِ هلهله سم او ز خواب
اسب سفیدِ وحشی اینک گَسسته یال
بر آخور ایستاده غضبناک
سم می زند به خاک
گنجشکهای گرسنه از پیش پای او
پرواز می‌کنند
یاد عنان گسیخت گی هاش
در قلعه‌های سوخته ره باز می کنند
اسب سفید سرکش
بر راکب نشسته گشوده است یال خشم
جویای عزم گمشده اوست
می پرسدش زِ ولوله صحنه های گرم
می سوزدش به طعنه خورشیدهای شرم
با راکب شکسته دل امّا نمانده هیچ
نه ترکش و نه خفتان ، شمشیر مرده است
خنجر شکسته در تن دیوار
عزم سترگ مرد بیابان فسرده است :
اسب سفید وحشی ! مشکن مرا چنین
بر من مگیر خنجر خونین چشم خویش
آتش مزن به ریشه خشم سیاه من
بگذار تا بخوابد در خواب سرخ خویش
گرگ غرور گرسنه من » ...
« اسب سفید وحشی !
شمشیر مرده است
خالی شده‌ست سنگر زینهای آهنین
هر مرد کاو فشارد دست مرا زِ مهر
مار فریب دارد پنهان در آستینِ » ...
« اسب سفید وحشی !
در بیشه‌زار چشمم جویای چیستی ؟
آنجا غبار نیست ، گلی رسته در سراب
آنجا پلنگ نیست ، زنی خفته در سرشک
آنجا حصار نیست ، غمی بسته راه خواب »
...
« اسب سفید وحشی !
سر با بخور گند هوسها بیاکنم
نیرو نمانده تا که فرو ریزمت به کوه
سینه نمانده تا که خروشی به پا کنم »
« اسب سفید وحشی !
خوش باش با قصیلِ تر خویش »
« اسب سفید وحشیِ امّا گسسته یال
اندیشناک قلعه مهتاب سوخته‌ست
گنجشکهای گرسنه از گرد آخورش
پرواز کرده اند
یاد عنان گسیختگیهاش
در قلعه‌های سوخته ره باز کرده‌اند

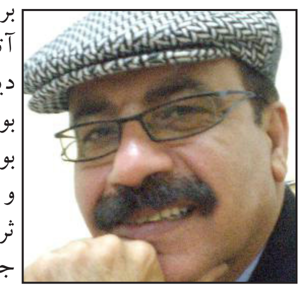
***

کشتی شکستگانیم

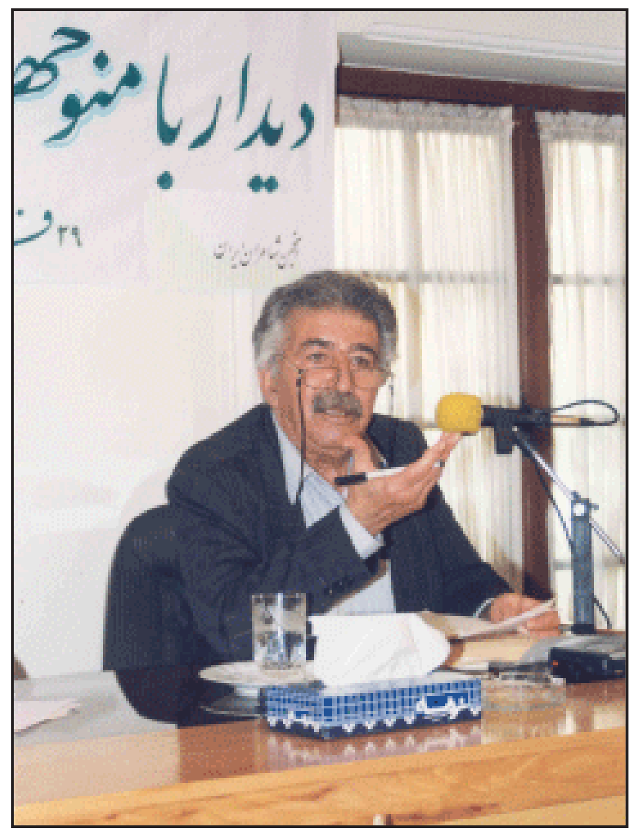
چه پروا
بادبان از ورق پاره ها داریم
و دفتری قطور در گریبان
می رانیم
بر موجزار حادثه
شعر بر کاغذ نوشه می شود اما
نفس
طرطه در غزل ما وزنده است
و باد
به شرط کرانه ما
معنا می شود
چه پروا
بادبان از ورق پاره ها کرده ایم
و ورق پاره پر شعر
شعر پر اندیشه
و اندیشه از نفس ما که شرطه دریاهای
ظلمانی است
می وزد
نفسی که توفان ها را
آرام می کند
و دریا را
به خلیج های خلوت
یدک می کشد
چه پروا
باد گو بنالد و بپیچد بر خود
دریا در دفترهای ماست

دیدار با آتشی در چند نما

مهدی جهانبخشان



برای اولین بار، آتشی را در سال ۴۶ دیدم که ۱۲ سالم بود. روز عروسیش بود. آتشی با قد و بالای رشید، با ثریای زیبا در میان جمع مدعوین می خرامیدند، مراسم در محله سنگی بوشهر و در منزل اجاره ای حاج قنبر برگزار شد، ما جز بچه های پاپتی محل بودیم و دیدن آن مراسم باشکوه و مطربی گری جهودهای شیرازی برایمان چون خوابی باور نکردنی بود. محله دچار هیجانی خاص بود که لحظه لحظه اش چون رویا می گذشت.
دومین بار به گمانم سال ۴۹ یا ۵۰ در شهر خورموج بود. بهاری زیبا و دلکش بود و همه سرسبز و قشنگ. توله و ترشوک و گل اسب و گل روغن دزو و گل شکر دزو بی خیال از پایان زودرس بهار جنوب که در اواخر فروردین به وقوع می پیوندد با وزش نسیم می رقصیدند و بلبلان نغمه سرایی می کردند، مینی بوسی از راه رسید و عده ای افراد متشخص از آن پیاده شدند و در سبزه زارها به تفرج و گفتگو پرداختند، در میان آن متشخصین آتشی را شناختم، به سمتشان رفتم و شروع کردم به افاضه کلام. بیش از همه تریا خانم به گرمی مرا پذیرفت و با هم به بحث پرداختیم. چون اوج دیکتاتوری نظام پهلوی بود و ما هم مدتی بود که اسم ها به دهانمان خوش آمده بود و جای مناسبی دیدیم برای خودنمایی جوانی و اینکه ما هم چیزهایی بلدیم. بعد به آتشی گفتم سه یا چهار نمایشنامه نوشتم و می آورم منزلتان که بخوانید و نظر بدهید. البته محل اقامت آتشی تهران بود و برای ایام تعطیلات نوروزی به همسر و دیگر افراد که آنها را نمی شناختم به بوشهر آمده بودند.
در مورد تهران رفتن آتشی هم از زبان استاد نعمتی زاده شنیده بودم که آتشی به او گفته بود برای جهانی شدن شعرم به تهران می روم و استاد نعمتی معتقد بود آتشی نه تنها چیزی به چنگ نیاورده بلکه آن خوی وحشی و روستایی شعرش را هم در تهران وانهاده.
القصه، دستنوشته نمایشنامه هایم را دادم به آتشی و دیگر هرگز دستم به آن نرسید. مرحله سوم دیدار با آتشی بعد از انقلاب بود که آتشی تنها شده و به بوشهر آمده و بخاطر بیکاری و غم نان، انباردار شرکت کره ایها در جم شده بود و زندگیش به سختی می گذشت. ضمناً در هفته نامه آئینه جنوب و بعدها در هفته نامه نسیم جنوب بکار استادی جوانها در زمینه شعر و ادب به کار مشغول بود.
در این دوران آتشی تأثیرات خاص خودش را بر جوانها گذاشته بود و نشست های دوشنبه اش در دفتر نسیم جنوب شاعرپروری خوبی را انجام داده بود.
مرحله آخر دیدار با آتشی روز مرگش اتفاق افتاد. برای کاری به تهران رفته بودم. کنار محل اقامتم دکه روزنامه فروشی ای بود که صبح زود برای دیدن تیترها و خرید روزنامه به آن سر می زدم. آن روز



در حین مرور روزنامه ها، خبر بستری شدن آتشی در بیمارستان سینا را خواندم، بلافاصله خودم را به بیمارستان بخش اورلژی رساندم که دکتر مهرسای پزشک کلیه را ببینم و مجوز دیدار با آتشی را بگیرم که فهمیدم دکتر به شهرش بوشهر عزیمت کرده است. پریشان و افسرده شدم. در همین حین، خانم پرستاری گفت چه شده آقا؟ برایش توضیح دادم که آتشی شاعر بزرگ کشورمان در بیمارستان و در بخش کلیه بستری است. پرستار که از طرفداران آتشی بود از این موضوع اظهار بی اطلاعی کرد و گفت رفتن به آن بخش در این وقت صبح مشکل است ولی بیا تا ببرمت ولی نگو چطوری به آنجا ورود کردی.
با هر مشکلی بود لحظاتی چند گذشت و خود را بالای سر آتشی رساندم. سلام و علیک کردم با بی حوصله گی جواب داد و ساکت شد و رویش را به طرف پنجره کنار تختش کرد و چیزی نگفت و حس کردم که باید بروم فقط اگر اشتباه نکنم سراغ دکتر مهرسای را گرفت که نتوانستم پاسخ درستی به او بدهم. از اتاق که بیرون آمدم، به دکتر زنگ زدم که گفت فعلاً در بوشهر هستم.
از بیمارستان آمدم بیرون و به سمت محمد دادفر نماینده مردم بوشهر و گناوه در مجلس ششم رفتم. ماوقع را تعریف کردم. دادفر مرا به رستورانی برای صرف ناهار برد. در حین صرف غذا بودیم که تلفن همراه وی زنگ خورد.
محمد ولی زاده، ناشر هم استانی که با صدای بغض آلود از بیمارستان سینا زنگ می زد. محمد گفت همه را از اتاق آتشی بیرون کرده اند و نمی دانم چه خبر است. تلفن قطع شد و چند لحظه بعد بازم صدای ولی زاده بود که با گریه گفت: آتشی تمام کرد. ناهار زهرمارمان شد. به بیمارستان رفتم. خبرگزاریها با میکروفونهایشان آمده بودند و در محوطه دور و بر کسانی می چرخیدند که به ظن آنها با منوچهر آتشی نسبت یا رفاقتی داشتند.
سیمین بهبهانی هم به طور اتفاقی دم در بیمارستان دیدم، سلام کردم مرا نمی شناخت چون اولین بار بود که او را می دیدم. چشمانش بخوبی جایی را نمی دید. گفت برای منوچهر اتفاقی افتاده؟ گفتم متأسفانه تمام کرد. سیمین به تلخی گریست. بلیط بوشهر داشتم. برگشتم بوشهر، بین تهرانیهایی که می گفتند، آتشی را باید در تهران و بوشهریهایی که معتقد بودند لازم است در بوشهر دفن شود کشمکش درگرفت، عاقبت بوشهریها موفق شدند که آتشی را در شهر خودش دفن کنند.
شب هنگام بود، جمعیت زیادی در فرودگاه برای استقبال از پیکر آتشی گرد آمده بودند، تابوت به محوطه آوردند، در آمبولانس گذاشتند و به سمت بیمارستان تامین اجتماعی روانه شدند.
در سردخانه بیمارستان، اسکندر احمدنیا و بابک فقیه زیپ کاور جسد را باز کردند. هر دو به شدت گریستند. چهره مردانه آتشی که آرام خفته بود را دیدم و این آخرین دیدار با پلنگ دیزاشکن بود که سال سی و دو و پس از شکست نهضت دکتر محمد مصدق از زبان عبدوی جط و اسب سفید وحشی، فریاد عدالت خواهی و ضد استبداد را به گوش جهان رسانیده بود.

آتشی؛ آهنگی دیگر در میان شاعران...!

نوشته ای از شادروان محمدحسن آرش نیا

این نوشته، ارزیابی کوتاه و شتابزده ای است درباره سه کتاب اول "آتشی" «آهنگ دیگر»، «آواز خاک»، «دیدار در فلق» که به علت ناگهانی بودن خبر درگذشت و مجال اندک تا انتشار ویژه نامه بدین گونه نوشته شده است.
بی گمان "آتشی" یکی از قطب های اصلی شعر معاصر ایران و از جمله معدود شاعران معاصری است که باعث ماندگاری و تثبیت شعر نو (شعر نیمایی) ایران شده است.
شعر او به گونه ای است که گویی مخاطبان آن مردم تمام جنوب های دنیاست. دشت های بریان، درخت های تشنه، پرندگان در به در و پَر سوخته و مردم ساده و صبور جنوب همه در شعرهای او به عنوان سمبل های اجتماعی هستند. او به علت استفاده ی صمیمانه از این عناصر و به علت تأکید بر روی وحشی کردن دنیای شاعرانه ی خود، شاعری ست غیر شهری با یک جهان بینی طبیعی – تجربی که از دینامیک ترین اجزاء طبیعت در شعرهایش استفاده کرده است.
در میان شاعران شروع شعر فارسی از قبیل "رودکی"، "منوچهری"، "فرخی" و "فردوسی" که هر یک در شاعری کاری منحصر به فرد ارایه نموده اند، یکی "منوچهری دامغانی" است که با سرودن شعر ناب و نزدیک ترین شعر به طبیعت، شاعر طبیعت لقب گرفته است. از آن جمله شعر «سپیده دم» با این مطلع:

«چو از زلف شب باز شد تاب ها
فرو مرد قندیل محراب ها»

و قصیده:

«الا یا خمیگی خیمه فروهل
که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل»

و شعر وصف شب:

«شبی گیسو فروهشته به دامن
پلاسین معجر و قیرینه گرزن»

از آن پس تاکنون کمتر شاعری مثل "منوچهر آتشی" توانسته است این همه شعر را به طبیعت نزدیک کرده و از زبان طبیعت شعر بگوید.



در شعر "آتشی" انسان مقهور طبیعت است و او بر دورترین و کمیاب ترین مشترکات میان انسان و طبیعت انگشت گذاشته است. در شعر وی، صنایع ادبی چندان رنگی ندارند، زیرا شعرها ذاتی هستند و سیر تکاملی به صورت طبیعی طی کرده اند و نیز تغییراتی که در شعر "آتشی" دیده می شود، کمتر نتیجه ی فشارهای بیرونی و دگرگونی های اجتماعی و سیاسی زمانه اش بوده است، بلکه این تغییرات ناشی از دگرگونی در جمال شناسی هنر اوست.
"آتشی" در سه کتاب اولش ("آهنگ دیگر"، "آواز خاک"، "دیدار در فلق") عناصر اصلی شعرش را در مناطق روستایی از میان توده های بومی و راه و رسم خاصی که در زندگی این مردم است، انتخاب کرده است؛ مردمی که نوع لباس، شیوه ی سخن گفتن، سنت ها، فرهنگ شفاهی و هنرهای عامیانه شان از تأثیر فرهنگ شهری دور مانده است. او شاعر دلتنگی های روستا و تنهایی و گمنامی روستاییان است: «من یار آنانم که زیر آسمان کس یارشان نیست»، یا «ای نخل های سوخته در ریگ زاران/ حسرت میاندوزید از دشنام هر باد/ زیرا اگر در شعر حافظ گل نکردید/ شعر من این ویرانه پرچین شما باد»، یا «من راندگان بارگاه شاعران را / در کلبه ی چوبین شعرم می پذیرم».
شعر "آتشی" معجون غم و افسردگی پُر از تمنایی است که از ویژگی های مردم جنوب ایران می باشد. او به خصوص در کتاب اولش – «آهنگ دیگر» – به محو و نابودی کلیه ی زیبایی هایی که نزد او گرامی هستند، می پردازد و بر مرگ شان ندبه سر می دهد. درباره ی روستای زادگاهش که یک شب با پای خیال به آن جا سفر می کند این گونه می سراید: «این است آن بهشت که می جستم/ این بقعه ی خرابه ی خاک آلود/ زرینه گاهواره ی من اینجاست؟/ دیرینه زادگاه من اینجا بود/ – گر این سیاه سوخته دل آن است/ آن شورها و هلهله هایش کو/ ناقوس اشتران ز چه خاموش است/ غوغای در هم گله هایش کو/ کو اسب های چوبی من ای وای/ هم با زبان هرزه کجا رفتند/ دیگر صدایشان به کوچه نمی پیچد/ آخر کسی نگفت چرا رفتند/– شب شیر گوسفند سپیدش را/ دیگر به دیگ کوه نمی دوشد/ و آواز کبگ در دل کوهستان/ چون چشمه های تازه نمی جوشد». از این گونه مرثیه ها که نشان داغداری سراینده آن ها به خاطر از دست رفته هاست در سایر شعرهایش به وفور یافت می شود.
زبان "آتشی" غنی است و این غنای لفظی در هاله ای از خشونت حماسی نشسته است. ساخت دورنی و بُرش عمقی شعر "آتشی" به گونه ای سَت که برای کمتر شاعری قابل تقلید است.
اولین کتاب "آتشی" «آهنگ دیگر» در واقع آهنگ دیگری بود از لابلای آهنگ های فراوانی که بعد از "نیما" سرودن آغاز کردند.



منوچهر آتشی

من اگرچه دیو سنگ فرسوده ام
در گذر گردبادهای ماسه
تو اما
آن شعبده باز بی رنگ و حجمی
که از هفت لایه ی دیوار چین عبور می کنی
تا پرتو گرمی از حس
بر تاریکی های من بتابانی
و بر زبان سوخته ام شعرهای شبنمی فراخوانی
من اگرچه دیو سنگی فرسوده ام
در سینه چیزی دارم که از حرارت حضور تو یاقوت شده است
این است که
از پشت هفت کوه سیاه
می بینمت که به سمت من می آیی
و همچنان عقیق می سایی در کوره ی نگاه
از جان من و آن تکه ی پنهانم

***

نگاه ها چه ظالمانه جای کلمات را گرفته اند
سکوت چه قدر جای صدا را
هنوز نگفته ام دوستت دارم
نگاهم اما به عربده گفت
عربده ای که نرگس حافظ را پژمرده کرد
هنوز نگفته ای دوستت دارم
سکوتت اما بارانی شد
و دل صنوبری خشکم را خرم کرد
در این تابوت آرواره، سروی به شکل دل آدمی بود
سروی مرده در خشکسال مهر
از مژگان میترائی تو آفتابی جاری شد
مرده بیدار شد و تابوت را شکست
و شلنگ انداز خیابان ها را باغ سرو کرد
سکوت چه قدر جای صداها را می گیرد هنوز
نگاه چه ظالمانه جای کلمه ها را
این تقدیر دیدار بی گاه ما نیست
از تمامی تاریخ بپرس

***

همه جا می بینمت
به درخت و پرده و آینه
نمی دانم اما
تو مرا دنبال می کنی
یا من ترا
ای چشم شیرین زیبا
به گلها می بینیم و می بینمت
به گلها نشسته ای و می بینیم
بر آب می نگرم و می بینمت
در آب می لرزی و می بینیم
تو مرا جست و جو می کنی یا من ترا ای چشم شیرین دلربا
همه رویاهایم را نیلوفری کرده ای
و همه خیال هایم را به بوی شراب آغشته ای
همه جا
گرمای خانه و جان و جهان است حضورت
ولی چشم که باز می کنم
نمی بینمت دیگر
با آن که می دانم
تو می بینیم همه جا
من شیدای توام
یا تو مرا گرفته ای به بازوی سودا
ای چشم شیرین بی پروا

***

جاده گفتی یعنی رفتن؟
جاده یعنی تکرار همین واژه؟
دریغ
دوست دانایم دانا باش
که حقیقت بس غمناکتر است
جاده رفتن نیست
که تو بتوانی با آسانی
چند کمند
سوی آفاقی چند
از پی صید ابعاد زمان اندازی
که به دام آری آهوهای می روم و خواهم رفت و خوا....
که به بند آری آهوهای چست زمان را
جاده رفتن نیست
جاده مصدر نیست
جاده تکرار یک صیغه ی غربت بار است
جاده یک صیغه که تکرارش
گردبادی است که با خود خواهد برد
که برد
هر چه برگ و بر باغ دل تو
هر چه بال و پر پروانه ی پندار مرا
جاده رفتن نیست
جاده طومار و نواری نه و جوباری
جاده یعنی رفت
رفت
رفت
همین

منوچهر آتشی



خانه ات سرد است؟
خورشیدی در پاکت می گذارم
و برایت پست می کنم
ستاره ی کوچکی در کلمه ای بگذار
و به آسمانم روانه کن
بسیار تاریکم

***

وصف

ناشی نیستن تا ندانم
ماتیک تیره ای که لبانت را جگری تر کرده
هارمونی چشمان و گیسوی نیمه حناییت را به طنین می آورد
تا سپیدی چهره ات سکوت سپید شعر باشد
ناشی نیستم تا ندانم
در غنج لباس و رفتار سبکسرانه
چه می پرکنی در فضا
که اگر این گونه بود
پروانه ای بودم که شکوفه های به را نمی شناسد

***

تو آواز زرین مرغ طلوعی
که بر تاج نخل افق پرفشاند
تو پرواز خونین مرغ غروبی
که بر صخره ساحل آزرده خواند
تو قوی سفیدی
تو مهتاب
که از بیشه بر آب راند
تو رویای آن قوچ بشکوه
در خوان جادو
که در نیمروز عطش تهمتن را به دنبال
به آبشخور ناز آهو کشاند
تو رگبار آن ابر دیراب دوری
سرود طری را
که با ساقه خشک من خواندی ای دوست
تو از مشت خاکستر من شکفتی
تو از بیشه خواب بر آب من راندی ای دوست

***

یاد داری چه شبی بود؟
باد گرم نفس من
ساقه ی بازوی شفاف ترا می آزرد؟
و اندکی آنسوتر
جوی اندام تو در کوچه ی تاریک
ماهی چشم مرا می برد؟
یاد داری چه شبی بود؟
غرق آن بستر شبنم زده پشت بام
هوش بسپرده به رویای کبوترهای بقعه ی دور
خیره در آبی ژرف بی درد؟
و آن طرف دور از ما در حاشیه ی جنگل شب
یاد داری چه هراس انگیز
گرگ خاکستری ابری
کشته ی میش سفید ماه را می خورد؟
یاد داری چه شبی بود؟

***

دو نیمه غایب

دیر است نیامده ای
تا، شاید آمده باشی
آمده باشی
و این میز و صندلی ها را با خود به خانه ببری
و روبروی کسی بنشینی که حرف های تو را و تو را خوب می فهمد
اما تو
هرگز او و حرفهای او را نمی دانی
و این
همان داستان همیشگی است

ضرورت معرفی موسیقی نواحی جنوب ایران به مردم هند

شریفیان؛ هنر گفتگو با نوای دلنشین موسیقی

برداشت سوم از یک سفر خیال انگیز به سرزمین مهاراجه ها

به کوشش جمیل رزمی



بخش اول: توقف تاکسی این حکایت را داشت که ما به مقصد رسیده ایم، آدرس را درست آمده بودیم و تاکسی دقیقاً ما را روبروی تابلو سر کوچه پیاده کرد که نامش را روی کاغذ نوشته بودم. روی تابلو نوشته بود لیمر، جالب است که بدانید لیمر، نام بادی محلی و شبه طوفان است که در فصل پاییز می وزد تا گرمی هوا را بشکند، این باد دریا را به تلاطم عجیبی گرفتار می سازد آن هم با سرعت ۹۰ کیلومتر در ساعت و در برخی مواقع از این نیز می گذرد. از همان لحظه، التهابی پنهان وجودم را فرا گرفت ما باید درست سر ساعت ۱۱/۳۰ دقیقه در محل قرارمان حاضر می شدیم نگاهی به دوستم کردم و گفتم دیر نکنیم در مسیر آمدن و رسیدن به قرارمان تمام اطلاعاتی را که باید داشته باشم مانند یک فیلم به سرعت در حال گذر بود و من کاراکترهای اصلی آن را به وضوح می دیدم، یک اتفاق خوب فرهنگی که در این چند وقت اخیر به صورت خودجوش از کوچه پس کوچه های پر رمز و راز این شهر و توسط جوانان اهل ذوق و هنر که به دنبال رویاهای دوران کودکی خود آن را طراحی و اجرا کردند، ما را بر آن داشت به دیدار کسی برویم که در واقع از ستون های اصلی این ماجراجویی شیرین فرهنگی بود و او کسی نیست جز محسن شریفیان. معرفی محسن به خوانندگان هفته نامه نسیم جنوب و اهالی هنر به منزله بردن زعفران به خراسان است.

اما خالی از لطف نیست که با هم مروری داشته باشیم بر داشته های این موسیقیدان و نوازنده مشهور بوشهری که با سر پنجه های سحرآفرین خود باد را به تسخیر خود درآورده است، بی تعارف او یکی از استعدادهای ناب و جوان این شهر است که توانایی خود را در دو حوزه پژوهش و موسیقی به خوبی به اثبات رسانده و نشان داده است. سال ۶۴ زمانی که بیش از ده سال نداشت خود را بر روی استیج به دوستداران هنر معرفی کرد و این روند رو به رشد را تا سال های دبیرستان و کسب تجربه و مهارت به خوبی ادامه داد و با تشکیل گروه لیان توانست با دوستان همسال خود پایه های یک امپراطوری را در عرصه موسیقی نواحی شکل دهد. گرچه در این مسیر با مشکلات و ناملایمات عدیده ای روبرو شد اما دست از تلاش خود برنداشت. شریفیان در عرصه مطبوعات نیز دستی بر آتش داشت و با نوشتن مقالاتی در هفته نامه نسیم جنوب قلم خود را به رخ دیگران کشاند که در مواردی نیز با مخالفت های جدی مواجه می گردید. در اینجا بود که منوچهر آتشی به حمایت از او پرداخت و گفت "بگذارید تا این جوان بنویسد" و همین حمایت ها یعنی این که باورت کرده اند در نهایت منجر به شرکت او در جشنواره پژوهش و کسب رتبه اول جشنواره گردید.

ورود او به عرصه دانشگاه جهت ادامه تحصیل نیز ماجرایی بس شنیدنی دارد. وقتی به او می گویند چرا به دانشگاه آمده ای؟ جمله قابل تأملی می گوید. او در پاسخ به این حرف فقط می گوید به خاطر نی انبان به دانشگاه آمده ام. یعنی در واقع او نقشه راه و مسیر خود را انتخاب کرده بود، او می دانست برای اثبات یک کار باید به آن وجه علمی داد تا از این طریق مورد پذیرش جامعه قرار گیرد. در واقع او سال ها زحمات اساتید نی انبان از قبیل استاد شریفی، استاد عبدی صیادزاده و بسیاری دیگر از بزرگان عرصه موسیقی نواحی را از این طریق به بار نشاند همنشینی و معاشرت با بزرگان و اسطوره های فرهنگ و ادب شهرمان همچون استادان منوچهر آتشی، محمد بیابانی، نعمتی زاده و دکتر سیدجعفر حمیدی باعث شد تا تفکرات خود را به شکلی علمی در قالب هفت کتاب به خوبی نشان دهد. او یک موسیقیدان تحصیل کرده است که هدفمند موضوعات و پژوهش های خود را در حوزه آیینی، موسیقی و فرهنگ عامه انتخاب و به چاپ می رساند و شاید زمانی آثار او به عنوان مرجع در مقاطع تحصیلی دانشگاههای معتبر کشور مورد تدریس قرار گیرند و یا حداقل به آن استناد شود. حضور شریفیان در جشنواره های بین المللی و جهانی مانند المپیک پکن، جام جهانی آلمان، جام جهانی روسیه، جشنواره محیط زیست مالزی و برگزاری کنسرت در ۲۳ الی ۲۵ کشور از پنج قاره جهان و معرفی خود و گروه لیان به عنوان یک اِلمان (سمبل) فرهنگی به نام بوشهر از وی در فراخنای جغرافیای استان و حتی ایران از او یک چهره بین المللی ساخته است.

اگر بخواهیم از او بیشتر بدانیم پس این گونه آغاز به نگارش خواهیم کرد: او در یک روز سرد زمستانی در بیستم دی ماه سال ۱۳۵۴ در محله باغ زهرای بوشهر در میان دلهره و نگرانی نزدیکانش چشم به این دنیا گشود. مراحل تحصیل خود را در دوران ابتدایی در دبستان فروغی، راهنمایی را در مدرسه حکیم نظامی و دبیرستان را در مدرسه سعادت یکی یکی با موفقیت گذراند.

اگر از او بپرسید که الگوی تو کیست؟ مکثی خواهد کرد و در حالی که شما را نیز متأثر کند از اسطوره نوحه و نوحه سرایی مرحوم محمد شریفیان لب به سخن می گشاید و الگوی خود را عمویش محمد شریفیان می داند و در حالی که سعی می کند که خودش را کنترل کند حلقه های اشک را به خوبی می توان در چشمان او دید، چه الگویی می تواند مقدس تر از او برای محسن باشد و اگر سؤال را به شکل دیگری مطرح کنید و بگویید تأثیرگذارترین فرد زندگی شما کیست؟ بی شک از مادرش خواهد گفت، او امانتی را که از عمویش برای او نگه داری کرده بود سالها در نزد خود نگه داری کرده تا به او بسپارد. نفر دوم کسی نیست جز مترجم شهیر شادروان استاد حسن زنگنه. محسن هنگامی که از استاد زنگنه سخن می گوید گویی خود را در محضر او می بیند و حس زیبایی را از او به ما منتقل می کند، محسن می گوید: "سال ها دوستی و مراوده با بزرگ مردی چون حسن زنگنه تأثیر بسیار زیادی در تفکر، سبک زندگی و شناخت هر چه بهتر از جامعه و محیط پیرامون من داشت، در آن سال ها به صورت مداوم مسیری طولانی را با هم پیاده طی می کردیم، از باغ زهرا شروع می کردیم از سنگی عبور می کردیم، سری به صلح آباد می زدیم چون از آنجا خاطرات زیادی داشت و در نهایت به باغ زهرا برمی گشتیم و او سخاوتمندانه دارایی های معنوی خودش را در اختیار من می گذاشت. مادرم نیز با وجود آن که سواد نداشت اما به درک درستی از زندگی رسیده بود و توانست با برخورد مسئولانه با علائق و اهدافم، آینده را به جلو چشمانم بکشد و در انتخاب راه، مرا مخیر کرد تا آن چه که صلاح می دانم را در کمال آزادی و عقلانیت انتخاب کنم که من از این بابت از هر دوی آنها که در ساختن من و شکل گیری وجودی، اعتقادی و اجتماعی من دخیل و مؤثر بودند بی نهایت سپاسگزارم و افسوس می خورم که استاد زنگنه خیلی زود از میان ما رفت."

محسن شریفیان تحصیلات آموزش عالی خود را با کارشناسی پژوهشگری در رشته علوم اجتماعی آغاز و موفق شد تا مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته موسیقی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دریافت کند.

او عشق به موسیقی را با نواهای مذهبی فرا گرفت و با الگوپذیری از آن نقش به سزایی در ساخت لالایی ماندگار مختارنامه داشت صدا، آهنگ ها و کتب او همواره جزو گنجینه ها و میراث ابدی این سرزمین خواهد بود که ماحصل ۳۴ سال تحقیق و پژوهش در این عرصه چاپ هفت کتاب، اهل ماتم در سوگواری های آیینی بوشهر، کتاب دلیران خاموش، بوشهر در عصر باستان، موسیقی بوشهر پس از اسلام، کتاب مولتی مدیای تصویری اهل ساز، سازشناسی موسیقی بوشهر و کتاب آموزش نی انبان به همراه دوازده آلبوم از موسیقی نواحی بوشهر به نام های لیانا، موج، سیراف، محله خومونی، خیام خوانی، شروه خوانی، شپ، ترانه های بندری، پار و پیرار، اهل ماتم، موج، دینگومارو در سبک های مختلف موسیقی است که جزو پرفروش ترین آلبوم های موسیقی ایران می باشند. همچنین آهنگسازی بر روی سریال ساحل سرخ، ابی سی دی، فیلم روزی مثل هر روز، بادها، پرسه ها و خنجرها، تیکاف، همسنگار، پینوکیو عامو سردار و رییسعلی.

موفقیت های شریفیان در موسیقی باعث شده تا سیل دعوت از اقصی نقاط دنیا به سمت او برای اجرای کنسرت سرازیر شود به طوری که حد فاصل سال های ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۸ میلادی در چندین نوبت به کشورهای مختلف از جمله ایالات متحده، آلمان، چین، اردن، روسیه، امارات، عمان، کویت، ترکمنستان، ترکیه، بحرین، قطر، ازبکستان، بحرین، مالزی، سنگاپور، یونان، بلاروس، الجزایر، سوئد، نروژ، انگلستان، ژاپن، هند و... سفر نمود که مردم این کشورها با نام ایران به ویژه بوشهر آشنا شدند.

وی همچنین مسئولیت آهنگسازی بر روی سریال مستند ساحل سرخ- فیلم آبی سی دی با همکاری بابک شهرکی، فیلم روزی مثل هر روز، فیلم بادها، بوسه ها و خنجرها، فیلم همسنگار، فیلم پویانمایی خلیج همیشه فارس، فیلم پینوکیو عامو سردار و رییسعلی و فیلم تیک اف را برعهده داشت. این ها همه و همه حاصل بیش از سه دهه فعالیت با بزرگان فرهنگ، هنر و ادب شهر دارد تا آنجا که به گواهی تاریخ ابراز ارادت به بزرگان شهر و استان همچون استاد منوچهر آتشی و ارتباط با وی و درخواست از ایشان که منتج به ساخت ترانه بهار بهار شد و آثار شریفیان را غنا بخشید و شعرای بزرگ جنوب همچون ایرج شمسی زاده، کمالی و ارتباط بسیار صمیمانه با چهره ماندگار تاریخ جنوب استاد حسن زنگنه که تأثیر فرهنگی این شهر شده است، مردم باید او را این گونه بشناسند که با وجود جوانی اما معرفی عمرش از طول عمرش پربارتر بوده است. بی شک محسن شریفیان یکی از باهوش ترین و خلاق ترین نوازندگان موسیقی نه تنها جنوب بلکه ایران است که اکثر گروه های موسیقی ایران تمایل دارند تا با گروه لیان که سمبل سرزندگی و شادابی جنوب است اجرایی مشترک داشته باشند، شریفیان به خوبی از قدرت موسیقیایی خود بهره برده است به اجرای کنسرت های مشترک پرداختند.

با این مقدمه همراه با استادعبدالکریم نیسنی از نیکان عرصه مطبوعات همراه می شوم تا گپ و گفتی صمیمانه با این هنرمند صاحب سبک داشته باشم. طبق قرار باید به موقع می رسیدیم. نگاهی به ساعت می اندازم و گام هایم را تندتر می کنم. زنگ آپارتمان را می زنم. صدایی از پشت آیفون ما را به داخل ساختمان دعوت می کند. در آسانسور که باز شد او با چهره ای متبسم به استقبالمان می آید سلام و احوال پرسی و تعارفات مرسوم و بقیه ی ماجرا.

حالا همه چیز برای یک گفتگوی صمیمانه با یکی از چهره های سرشناس سفر فرهنگی هنرمندان بوشهر به هندوستان مهیاست. کمی که آرام گرفتیم از ایشان بابت این گفتگو و فرصت پیش آمده تشکر می کنم همه چیز مهیای یک گفتگوی زیبا و پربار از یک اتفاق خوب فرهنگی است.

– جناب شریفیان لطفاً ممکن است برای ما بفرمایید شما چگونه به عنوان یکی از مسافران این سفر جاده ابریشم فرهنگی انتخاب شدید؟

– ببینید ما در واقع هرازگاهی دور هم جمع می شویم و با همدیگر در مورد یک داستان فرهنگی گفتگو می کنیم و یک حرکت فرهنگی را طراحی می کنیم که تا حالا نتیجه های مختلفی را در بر داشته است در این حوزه اولین بار با فستیوال کوچه شروع کردیم که برای راه اندازی آن گروه ها را از سراسر کشور دعوت کردم و به اندازه خودم همکاری کردم و بعد با ادریس نشستیم و همفکری کردیم و بعد بحث هند پیش آمد با چند تن از مسئولین نیز گفتگو کردیم و بعد از آن ادریس برای تهیه مقدمات و رایزنی های لازم به هند رفت و ما کار را شروع کردیم و باید این را من بگویم و یادآور شوم که من از اول جزو برگزارکنندگان آن بودم نه این که به گروه وارد شوم.

– جناب شریفیان ما می خواهیم این سفر را از منظر شما ارزیابی کنیم لطفاً به ما بگویید در این سفر چه چیزی را دنبال می کردید؟

– ابتدا من به شما بگویم که ما مشابه این سفرها را زیاد داشتیم مخصوصاً گروه لیان که به کشورهای دیگر زیاد سفر کرده اما نکته ای که جالب است این که برای اولین بار بود که عده ای از اهالی فرهنگ دست به کار شده بودند که با یک کشور که فرهنگ آنها به ما نزدیک بود و با آنها نقاط مشترک لهجه موسیقیایی، معماری و نقاط مشترک قابل توجه ای داریم، تصمیم می گیرند که به کشوری دیگر بروند و به دنبال گمشده هایشان بگردند. یک ارتباط فرهنگی برقرار کنند یک رایزنی فرهنگی برقرار کنند کاملاً مستقل و شخصی که بعضاً کمک های دولتی هم شد و شروع این کار برعهده خود بچه ها بود و تا الان و تا آنجا که من اطلاع دارم در هیچ جای ایران این اتفاق نیفتاده و اگر اتفاق افتاده به صورت دولتی بوده که از طریق سازمان فرهنگ و ارتباطات یا فرهنگ و ارشاد اسلامی و یا شهرداری ها این کار را می کنند اما اینجا بچه ها خودشان بودند که دلسوزانه کار کردند و نتایجش را سال های آینده خواهید دید.

– شما سؤال مرا قشنگ تر جواب دادید و در واقع شما به دنبال گمشده هایتان بودید تا آنجا که ما اطلاع داریم شما و بچه های گروه، کنسرت هایشان را لغو کردند آن هم در کانادا که گروه ها در نوبت اجرا هستند. لطفاً در این مورد توضیح دهید؟

– این ماجرا مربوط می شود به فستیوال هند یعنی من همزمان که بایستی در هند می بودم و به بچه ها کمک می کردیم و در تورنتو کانادا در فاینال در هالی فکس شرکت می کردیم و ما وقتی دیدیم که با فستیوال هند همزمان است و کار بچه ها برایم مهم بود و دلم نمی خواست بچه ها را تنها بگذارم و می خواستم حتماً با بچه ها باشم از فستیوال خواستم که برنامه ما را لغو کند که ما بتوانیم به فستیوال هند برسیم بچه ها هم صحبت کردند و آنها موافقت کردند که بعد از فستیوال هند به کانادا برویم و آنها بلیط های ما را از هند به کانادا ردیف کردند خودم دوست داشتم که در این رویداد همراه بچه ها باشم.

– شما در خارج از مرزهای ما حتی در کشورمان به عنوان یک موسیقیدان و کارشناس شناخته شده اید، استعدادهای بچه ها را چگونه می بینید با وجود شما می توانند رشد کنند یا این که مثل استاد صغیری که گفته چشمم به در سفید شد تا استعدادی از در وارد شود؟

– ببینید در بوشهر خیلی شرایط در مورد موسیقی فرق کرده است ما در گذشته استقبال خانواده ها و جوانان را نسبت به نی انبان و موسیقی کمتر شاهدش بودیم، الان خانواده ها با توان مالی بالا، موقعیت اجتماعی بالا به سمت موسیقی بوشهری زیاد شده گرچه در گذشته نهی می شدند کما این که خود من هم از این موسیقی نهی می شدم، از آن طرف حضور دخترها در یادگیری و نواختن نی انبان زیاد شده است و الان چندین نوازنده خوب دختر داریم و من به آینده موسیقی بوشهر امیدوارم و الان جوانان زیادی را سراغ دارم که مشغول ارائه کارهایشان هستند و کاملاً امیدوارم جوانان بسیار بسیار مستعد کارشان را نشان بدهند و امیدوارم این فرصت پیش بیاید.

– شما باعث شدید که با هنر موسیقی فاصله ها را کمتر کنید چرا فرهنگ مردم بوشهر و بمبئی در یک جهت قرار دارد– شما کاری کردید فاصله فرهنگ شهرها کم شود و در یک سطح قرار بگیرد.

– ببینید ما نمی توانیم بگوییم فرهنگ بوشهر و بمبئی در یک سطح قرار دارد که آن هم یک دلیل ساده دارد مهاجرت مردم به هند و تجارت دریایی میان بوشهر و بمبئی و چه بین راه برای تخلیه بار و بارگیری و یا گرفتن آب وارد بوشهر می شدند و یا حضور نیروهای هند شرقی که وارد بوشهر شدند که آثارشان در جنگ قبل از رییسعلی دیده می شود– طبیعی است که وقتی هندی ها در یک منطقه حضور داشته باشند تأثیری را در آن منطقه خواهند گذاشت، هندی ها تأثیر خودشان را روی غذای ما گذاشتند مانند دال عدس که یک غذای هندی است و همین طور یک سری اختراعات که در بوشهر داریم و یکسری المان ها (نشانه ها) که وجود دارد مثل چاه های اندر بُندر تأثیرشان در موسیقی خیلی شاخص است، استفاده از اشعار هندی در دریانوردی مانند رو نه سفرمو... ملیبار و زنگبار و سومالی.

خود موسیقی که خود هندی ها خوانده اند مثل هی سلیگا، بندوگا، همچنین در موسیقی مذهبی ما قبل از ناخدا عباس خوانده می شده است و ناخدا عباس تحت تأثیر مخاطبان هندی خودش می خواند در معماری هم تأثیر می گذارد و خیلی خوب است که ما در این دوره و زمانه بلند می شویم و می رویم یاد و خاطره زنده می کنیم و مبادلات فرهنگی را احیا می کنیم در این دنیایی که بیشتر بحث جنگ، قطع ارتباط و مرزبندی وجود دارد چند نفر می روند صادقانه به دور از مسائل سیاسی و مرزبندی سیاسی، کنار مردم می نشینند و با آنها حرف می زنند و در کلیپ هایی که بچه ها تهیه کرده اند بالاخره مشهود بود مصاحبه های زیادی بود مصاحبه ها را می توانید بخوانید این اطلاعات در اینستاگرام هست و باعث شناخت مردم هند با بوشهر شد که من می توانم ترجمه آن را در اختیار شما قرار دهم. کار ما این است که شهر و کشورمان را به مردم دنیا معرفی کنیم سالهاست ما سفرهای خیلی زیادی رفته ایم و این کار را کرده ایم.



– شما به عنوان یک موزیسین خلاق و صاحب ذوق توانسته اید با فرهنگ های مختلف اجرای موسیقی مشترک داشته باشید لطفاً این را برای خوانندگان ما توضیح دهید؟

– ما در هند هم این کار را با اجرای مشترک با دو موسیقیدان هندی داشتیم که از شاخص های برنامه فرهنگی ما در هند بود همین اتفاق نیز در انگلستان افتاد چند وقت پیش ما دعوت بودیم در انگلیس با یک گروه اسکاتلندی یک کنسرت داشتم با یک پیانیست روس در مسکو داشتیم و اتفاقهای این چنینی برای گروه لیان و شخص محسن شریفیان زیاد افتاده است. در انگلیس گفتگویی با یکی از نشریات انگلیسی داشتیم من به آنها گفتم هدف ما گفتمان فرهنگی است هیچ وقت هم ادعا نمی کنیم که ما می توانیم یک گفتگوی شیک بکنیم منظورم گفتگوی موسیقیایی و علی القاعده ممکن است هم نشود ما از موسیقی اسکاتلند شناختی نداشتیم. لهجه فرق می کند، صدا فرق می کند نوع ملودی فرق می کند اما ما تلاش می کنیم در قالب یک گفتمان به یک نتیجه برسیم که اغلب هم بازخورد خیلی خوبی داشته است اما آنچه که برای من مهم است گفتگو است حتی ما در تالار وحدت برنامه مشترک با یک پیانو داشتم که عده ای اعتراض کردند که نی انبان کجا پیانو کجا. پیانو با نی انبان خیلی متفاوت است این ساز مخصوص خانواده های مرفه، که دارای نت ها و جایگاه بالایی دارد با نی انبان که موسیقی طبقه فقیرهاست به من گفتند این چه گفتمانی است به دنبال چه می گردد من به آنها گفتم که اول این که می شود کنار هم نشست و با هم گفتگو کرد ما آرتیست ها این را به جامعه می گوییم آقا جان بنشینید کنار هم با هم گفتگو کنید، حرف بزنید شاید یک خروجی عالی نشود اما چهره اش می تواند چهره زیبایی شود. این مهمترین پیامی است که ما می توانیم به دنیا بدهیم وقتی که من می نشینم کنار نوازنده هندی نی می زنم پشت آن داستان دیگری هم هست فقط این همنوازی نیست وقتی که با نوازندگان اسکاتلندی همنوازی می کنیم پشتش هزار داستان دیگر است اصل موضوع شاید همنوازی باشد آیا ما توانستیم نت هایمان را با هم هماهنگ کنیم توانستیم یک قطعه را با هم خلق کنیم. دنیای امروز دنیای گفتگو است. دو تا هنرمند از دو کشور که شاید با هم سر جنگ و دعوا داشته باشند و سنخیت نداشته باشند می نشینند و با هم ساز می زنند. همه این داستان ها می روند، سیاسیون، دولت ها ووو... آنچه که می ماند فرهنگ است تاریخ است، هنری است این ما هستیم که نقش مان را این گونه ایفا می کنیم. کار ما در هند صرفاً اجرا نبود این ایده آل من نبود به همین دلیل ما از نوازندگان هندی خواستیم تا با هم ساز بزنیم بله ما فیلم نشان می دهیم، عکس نشان می دهیم ولی وقتی که می نشینیم کنار هم ساز می زنیم آسودگی و آرامش هندی ها را ببینید فیلم آن هست که دو تا فرهنگ کنار هم می زنند، نوازندگان هندی را ده پانزده دقیقه قبل از اجرا دیدم و فرصت تمرین نداشتیم فقط ما به آنها گفتیم این کد ماست این نت ماست بگذارید این اتفاق بیفتد من می گوییم ما این جسارت را داشته باشیم که بنشینیم و گفتگو کنیم، چرا درگیر جزییات باشیم چرا با هم گفتگو نکنیم.

–بازخورد حضور شما در بمبئی چگونه بود و آیا امیدی هست که دوباره این اتفاقات صورت گیرد؟

– از بازخوردش راضی بودیم چون ما رصد می کردیم در درجه ی اول رسانه های هندی در درجه بعد رسانه های داخلی که آن را پوشش دادند رضایت بخش بود شاید فرای تصور ما بود جمع کردن آدم ها در سالن ها و کشاندن رسانه ها. البته طرف هندی هم تلاش کرد اما این ها حاصل تلاش بچه ها بود و باعث شد رسانه ها کارها را به خوبی پوشش بدهند امیدواریم که ادامه پیدا کند گرچه بی مهری هایی هم داشت که اغلب در استان خودمان بود ما همیشه سختی را به جان و دل برای شهر و کشورمان خریدیم.

ما گاهی وقت ها در شهرمان کسل احوال می شویم که زود حالمان خوب می شود ولی به هر حال ما داریم برای این مردم کار می کنیم و امیدواریم این کار ادامه پیدا کند ما در پایان فستیوال کوچه، کلیپی تهیه کردیم که در آن گفتیم که امیدواریم راه کوچه به تمام کوچه های دنیا ادامه داشته باشد و خوشحال هستیم که سفر هند پیش آمد و امیدواریم این راه ادامه داشته باشد و حیف است در وحله اول دست مردم را می بوسد و بعد مسئولین، وگرنه حیف است که این راه ادامه پیدا نکند.

– جناب شریفیان شما در صحبت هایتان اشاره کردید که نی انبان یک ساز فقیرها است چرا؟

– نی انبان ساز افراد تهیدست، پیانو یک ساز شهری است چه به لحاظ اجتماعی و قیمت آن. اما نی انبان به سبب جایگاه اجتماعی در بین طبقات ضعیف جامعه طرفدار دارد و باعث شادی و نشاط آنها می شود.

– جناب شریفیان مطبوعات استان از حرکت شما در سفر به هند حمایت کردند و بازتاب خوبی هم داشت گویا سوءتفاهمی اتفاق افتاده است لطفاً در این مورد توضیح دهید؟

– من در صفحات مجازی اشاره کرده ام که برخی از هفته نامه ها این رویداد را بایکوت کرده اند من معتقدم وقتی یک همچنین کار فرهنگی صورت می گیرد دیگر یک سری نشریات بیایند این اتفاق فرهنگی را بایکوت کنند درک آن خیلی سخت است.

ما در این سفر خبرنگاری را با خودمان نبرده بودیم چون که همه با هزینه شخصی آمده بودند ما نمی توانستیم هزینه کنیم و چه خوب است مسئله ای را مطرح کنم گروه لیان یک گروه حرفه ای است که از همین طریق امرارمعاش می کند من به خاطر علاقه ام بدون این که یک ریال بگیریم و منت هم نمی گذاریم و متضرر هم شده ایم و حالا که برای شهرمان وقت می گذاریم و از منافعمان می گذریم ناراحت هستند که چرا ما را نبرده اند خوب بیایید و ببینید یک نفر از مشهد با هزینه خودش آمده است گاهی وقت ها ما را اذیت می کنند اما گاهی مواقع نه، محسن شریفیان را بایکوت کنید ما باید مبارزه ای بکنیم که برایمان برد داشته باشد بیایید ببینید رسانه های هندی برای هنرمندان بوشهری چه کردند این اتفاق به واسطه حضور آرتیست ها و هنرمندان متعددی بود که در حوزه های مختلف که از هنرمندان با ارزش شهرمان از استاد صغیری گرفته تا برخی که برای اولین بار از کشور خارج می شدند هماهنگ کردند چهل پنجاه نفر خیلی سخت است، سخت تر از آن که فکرش را بکنید بعد بیایند خیلی راحت با ما این گونه برخورد کنند.

این ها دنیایشان خیلی کوچک است و نگاه نمی کنند که تلاش یک مجموعه را که عاشق هستند و از همه چیزشان برای اعتباربخشی به فرهنگ شهر و کشورشان می گذرند را بایکوت می کنند ما باید کمک کنیم تا هنرمندانمان را برای آشنایی با فرهنگ ها و فضاهای هنری به خارج بفرستیم نه این که بیاییم و بنای مخالفت را بگذاریم آنها جایی که باید مخالفت کنند نمی کنند شما بیایید جاهایی که هزینه های زیادی صرف می کنند حرف بزنند. در دنیا هم در بخش هایی مثل فرهنگ، ورزش و... خرج می کنند.

تا حالا شده از محسن شریفیان و گروهش که در تمام کشورها به معرفی فرهنگ شهر و کشورش می پردازند تجلیل کنید فقط خدا حلال کند زمان تبادار ما در ترکیه مقام کسب کردیم یک ساعت به بچه ها داد برایش مهم بود. و طرف برایش مهم نیست، بدون این که هزینه کنید به المپیک پکن رفته است چند شب در چین دارد برنامه اجرا می کند یک رویداد به این بزرگی یک گروه از بوشهر برنامه اجرا می کند و به جام جهانی می رود و برنامه اجرا کند و می رود در قلب نی انبان اسکاتلند نی انبان اجرا می کند می رود ژاپن، می رود سنگاپور و.....

این موسیقی بوشهر که شما دارید با آن مخالفت می کنید بیشترین صادرات را داشته است اجرای موسیقی بوشهر به مراتب در کانادا، آمریکا، استرالیا، الجزایر، سودان، زنگبار، آلمان، هلند، سوییس، اتریش، سوئد، دانمارک... هند، پاکستان، ژاپن، کره، مالزی، تایلند، بلاروس، آذربایجان، قطر، کویت، عربستان ببین کوتاه بیائید اگر عقلت را به کار می بردید می توانستید با این گروه که محبوبیت دارد و می تواند مفاهیم فرهنگی را نشر بدهد همکاری می کردید. راست می گویید بیایید چند بسته فرهنگی بدهید و بگویید رفتید فلان کشور آنها را توزیع کنید ما به شما امکانات می دهیم پشت استیج تصویری از شهری را بزن و به من گفته اند برای صادر کردن سیب زمینی جایزه می دهید اما برای فرهنگ جایزه نداریم. ببینید داستان چیه ما فلان کشور می رویم انجمن دوستی ایران و یونان دیپلم افتخار می دهد این دیپلم افتخار به من محسن شریفیان نمی دهد پشت یک اسم انجمن دوستی ایران و یونان ولی برای شهر من مهم نیست این کشورها که گفتم هر کجا که آرتیستتان را می بینند خیلی جایگاه بالایی دارند این جایگاه ملی ماست، سوای جایگاه بین المللی ماست.

من به تازگی با یکی از دوستان جلسه داشتم به آنها گفتم که چه گروهی در ایران سراغ دارید که کتاب در حوزه آیینی و سوگواری چاپ کرده است. شما عملکرد مرا در حوزه می بینید از امیرکبیر ببینید تا ووو شما این ها را نمی بینید متأسفانه شما محسن شریفیان را نمی بینید من کنار آدم های بزرگ رشد کردم، من دارای عقبه ای هستم که بخشی از موسیقی اسلامی مذهبی به خانواده من تعلق دارد، این ها چند بار محمد شریفیان را به خاطر محسن شریفیان حذف کردند، برای برگزاری مراسم پیر غلامان برای اولین بار مرحوم خرمایی را انتخاب کردم که حاج مصطفی گراشی نیز تأیید کرد آمدند و مراسم را در بوشهر برگزار کردند. به خاطر چی محمد شریفیان را خط زدند تا نگویند سبقه محسن شریفیان کیه. این همه ملودی داشت که جزو ملودی های قدسی است در روز روشن او را حذف کردند. می خواهم بگویم همه ی این ناملایمات را دیده ام، کی خواهند فهمید نمی دانم، تاریخ بگوید مردم بگویند...

نسیم جنوب ۷
آتشی
شماره ۸۷۹ یکشنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۷
NASIM JANOUB

شما چرا زنگ دارید؟

اسکندر احمدنیا



در اواخر دهه شصت شبی در منزل زنده یاد حسین دهدار (صاحب کتاب فروشی مدرن بوشهر) چهره ماندگار شعر معاصر زنده یاد استاد منوچهر آتشی چهره ماندگارِ شعر و ادب ایران، شعر می خواند همه ساکت بودند ناگهان زنگ در به صدا درآمد شاعر خوانش را قطع کرد و عصبانی و با تحکم رو به صاحب خانه کرد و گفت: شما چرا زنگ دارید؟!

شما چرا زنگ دارید؟
تمرکز شاعر به هم خورده است
و حضور پریان «دهرود»
که با عشوه ی سکوت آمده اند
در آوای بوق کشتی ها
گم شده است
شما چرا؟
چرا زنگ می زنند؟
و جذبه ی روحانی باغ های «کلمه» را
می رمانند
دست بر دست، بی«یزله» و «کلِ»
چرا دست می کوبند
و ته مانده ی غبار دامن بلند «شاتی» را
از چشمان بیرون از کاسه زده ی «عبدو»
در خونابه ی عقیق دشت شقایق می نشانند
شما چرا زنگ؟
که از آن سوی کوه و تپه های پُر از پلنگ
چرا زنگ شما، سنگ است؟
و تمرکز نازکِ شاعر
نزدیک هیچ جای دلتان نیست
بوق ها را از دامن ناهنجار کشتی ها برچینید
و سنگ بر زنگ
تا اسب چهار نعل تندیس رم نکند
و چراغ قرمز خیابان......
راستی شما چرا زنگ
چرا سنگ دارید ؟!

تأثیرپذیری و اثرگذاری آتشی بر شعر جنوب و کشور

عبدالمجید زنگویی

منوچهر آتشی شاعری است که در جنوب، پس از فایز بیشترین تأثیر را بر شاعران استان و بیرون از استان بوشهر گذاشته است. آتشی خود، دوبیتی های فایز را بسیار دوست می داشت و چون شاگردی وفادار، ترانه هایش را به سینه می سپرد و از آن تأثیر می گرفت. غزل و ترانه های نخستین آتشی این جریان را به خوبی آشکار می کند:

تو را دیدم سخن بر لب شکستم
پری دیدم کتاب عشق بستم
بیا بر دامنم چون ژاله بنشین
که من چون لاله در راهت نشستم
دمی چون شعله در پیشم به رقص آی
تویی آتش، که من آتش پرستم....۱

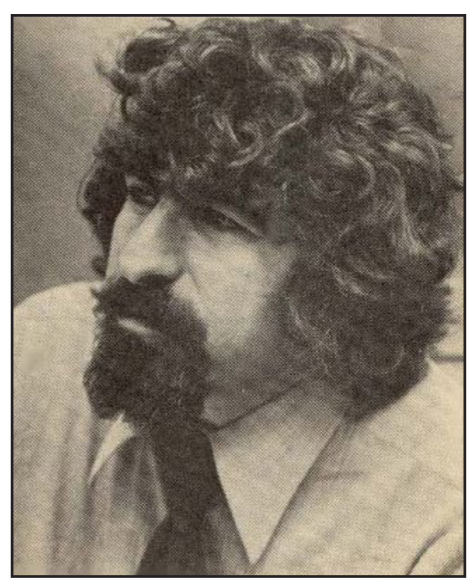
این غزل از نخستین سروده های آتشی است که با زیبایی در بحر هزج مسدّس آورده است.
و دو ترانه دوبیتی از او:

غزال ناز دشتستان تویی، تو
گل شاداب این بستان تویی، تو
درخت خشک این صحرا منم، من
بهار سبز جاویدان تویی، تو
***
فدای چشم جادوی تو، سرنا
فدای طره ی موی تو، سرنا
شبی گر بگذری در خوابم از کوی
فشاند جان، هم از بوی تو سرنا۲

در دهه ی سی به بعد آتشی اگر چه راه نیما را بر می گزیند و چندی چهارپاره سرایی و تأثیرپذیری از شاعرانی مانند فریدون توللّی و نادر نادرپور را داشته اما سرانجام راه مستقل، زبان و شیوه ی مستقل خود را می یابد و چهارپاره سرایی را پشت سر می گذارد. و البته پس از آن بیش از همه از نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث و احمد شاملو تأثیر پذیرفت. تأثیرپذیری و تأثیرگذاری در طول تاریخ شعر پارسی کاری طبیعی بوده و هست و هیچ گونه عیب و ایرادی نباید بر آن گرفت، اگر برداشت و تقلید آشکار نباشد.
از او می خوانیم: «نکته ای که باید بگویم و امیدوارم خودپسندانه تلقّی نشود این است که در شعرهای سال های سی به بعد، روی دست هیچ کس نگاه نکرده ام. این مدعا نافی این واقعیت نیست که: من در عین حال از همه ی شاعران دیارم، چه گذشتگان و چه معاصران و چه بعدها، شاعران بزرگ اروپا الهام گرفته ام، یعنی مرا به سرایش برانگیخته اند. تأثیر نیما، اخوان و شاملو در میانه ی این دوران پیش آمد....»۳
هنگامی که دفتر شعر «آهنگ دیگر» در تابستان **۱۳۳۹** به بازار کتاب آمد گویی جامعه ادبی را غافلگیر و شگفت زده کرد. اکثر شاعران و منتقدین، پیرامون این دفتر شعر نقدها نوشتند و اظهارنظرها کردند و



بعضی آن را یک حادثه به شمار آوردند. کمتر شاعر یا منتقدی بود که اظهارنظری نکرده یا نقدی ننوشته باشد. نادر نادرپور، نصرت رحمانی، رضا براهمنی، شفیعی کدکنی و فریدون مشیری، محمدعلی سپانلو، یداله رویایی و ....
تا جایی که نقل است که فروغ فرخزاد می گوید «این کتاب مرا تکان داد» همو می گوید قرار داشته نام کتاب «تولد دیگر» را آهنگ دیگر بگذارد و یا مهدی اخوان ثالث که در مقدمه "از این اوستا" آورده است قرار بر این بود که این کتاب را با نام «اوستایی دیگر» منتشر کند اما چون «دیگرها» زیاد شده اند «از این اوستا» «زیاد شده اند» «از این اوستا» را برگزیده است.
پس پیداست که این دفتر شعر نه تنها در استان بوشهر که در دیگر جاها و حتّا در تهران هم اثرگذار بوده است.آتشی شاعری است اجتماعی و حماسی. مضمون و موضوع اصلی شعر او انسان است با دیدگاهی نو وافقی روشن. شعر منهای انسان و انسانیت را تجویز نمی کند. به شدت خود را مسئول می داند. یک مسئول اجتماعی و مردمی. او از ساده ترین جریانات و رویدادهای محلی و بومی و اسطوره ها بهره می جوید تا به شعر خود رنگ و روی اجتماعی دهد و داستانها و رویدادها را به ثبت رسانده جاودانه کند. کوشش



می کند تا فرهنگ و آداب و رسوم منطقه را در شعر خود نمایان سازد (مانند شعر ظهور و بسیاری دیگر). واژگان محلی که احتمال فراموشی آنها می رود در شعر خود می آورد که نمک و زینت بخش بیشتر شعرش می شود. کاری که نیما یوشیج در مازندران با فرهنگ و آداب آن منطقه کرد.
اثرگذاری آتشی در شعر استان بوشهر و استانهای همجوار هم آشکار است. «آتشی قطعاً تأثیرات زیادی بر شاعران بعد از خود گذاشت. شاعرانی که هر کدام اکنون به زبان خاص خود رسیده اند و بعضاً راه خود را از او تا حدودی قطع کرده اند، مثل: ابوالقاسم ایرانی، علی هوشمند، رضا معتمد، مجید اجرایی، روجا چمنکار، لیلا گله داران، شایان حامدی، احمد فریدمند، سعید مهیمنی، علی باباچاهی، محمد بیابانی، سیامک برازجانی، سیدعلی صالحی، هرمز علیپور و...۴
محمدرضا نعمتی زاده که با منوچهرآتشی همیشه با هم بوده اند و یار غار و دوست گرمابه و گلستان تأثیر متقابل بر هم داشته اند. نعمتی زاده اولین دفتر شعرش را به نام «پس از سکوت» در سال **۱۳۳۵**منتشر کرد، این نگارنده خود در چند مورد زیر تأثیر افکار و آثار آتشی قرار گرفته ام مانند شعر «شروه» در دفتر «شب قطبی» که از قطعه شعر «چند و چونی با فایز» و «شروه» از دفتر «دیدار در فلق» بهره جسته ام.
و مگر نه این است که آتشی در جریانات ادبی و فرهنگی بطور مستقیم و غیرمستقیم آموزگار و راهنمای من بوده است. به ویژه اینکه با برادرش نوذر همیشه با هم بوده ایم و همکلاس و در بسیاری زمینه ها هم اندیشه و تاکنون هم. هر چند به علت اینکه هر کدام در یک شهر زندگی می کنیم کمتر همدیگر را می بینیم. باری آتشی شعله ای است که از اجاق شعر امروز پارسی سر برآورده و خاموش شدنی نیست. بهاری است در دل پاییز شاعری با حرف های تازه و ماندگار. شاعر دشت های سوخته و کلاغان آواره و بی پناه و «یار آنان که زیر آسمان کس یارشان نیست». شاعری که بی توجه به گفتار و نوشته ی دیگران -خوب یا بد- کار خود را می کرد و راه خود را می پیمود. و با همه ی اینها «ننشسته است تا جای کس را تنگ سازد». و به راستی که این جوانمردی و بزرگ منشی را در او می بینیم. آشکار است که چنین شاعری با این نوآوری، تخیل، تصویرسازی، احساس و اندیشه می تواند اثرگذار باشد.

۱. باران برگ ذوق ص ۲۰ // ۲. همان
۳. شعر زمان ما (منوچهر آتشی)، فیض شریفی، انتشارات نگاه، ص ۸۲ // ۴. همان، ص ۸۸

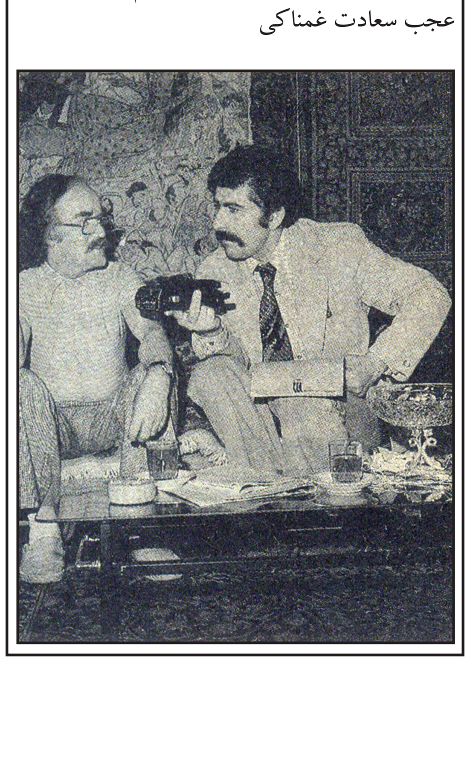
کنون رویای من باغی ست

بابک شاکر



شعر در آتشی شبیه تلاطم دریا پر خروش بود، از اولین سروده های آتشی با الهام از وقایع تاریخی توانست شکلی از حماسه ی مردم را خلق کند که افسانه نبود بلکه روایت قشری محروم و عاصی را نشان می داد که تجلی آن را در "عبدوی جط" به وضوح می بینیم. حماسه هایی که قهرمانانی افسانه ای نداشت ... آتشی شاعری بود که به مرور زمان به شاعری مدنی تبدیل شد و اسب سفید وحشی او دیگر ماهیت ایدئولوژیک، نمادگرایانه و ایدئالیستی نداشت بلکه بافتی مبتنی بر ساز و کار گفتمان مدنی بر اشعارش حاکم شده بود: "کنون رؤیای ما باغی است/ بن هر جاده اش/ میعادگاهی خرم و خوش بو/ سر هر شاخه اش گلبرگ های نازک لبخند/ به ساق هر درختش یادگاری ها/ و با هر یادگاری نقش یک سوگند/ کنون رؤیای ما باغی است"
آتشی اما در دهه هفتاد و با رویکردهای گفتمان اصلاحات در جامعه توتالیتر ایران دوباره از تبعید، اخراج و یأس بیرون آمد و این بار شعر او ماحصل ساختاری تازه در زبان و معنا بود. اگر روزی او موج ناب را به شعر ایران معرفی کرد، این بار خود همراه و همگام جریان شعری دهه هفتاد ایران شد. ظهور و بروز جریانهای مبتنی بر شکل گیری جامعه مدنی مانند گفتمان، اصلاحات، شهروندی بر اشعارش تأثیرگذاشت. آتشی شاعر تساهل و مدارا بود و به خوبی می دانست با تکیه بر لجاجتهای ایدئولوژیک نمی تواند وظیفه روشنفکری خود را ادا کند، او سختی سوگ مختاری و پوینده ها را دید اما شعرش راه گفتمان را باز گذاشت.
او قائل به گفتمان محمد مختاری بود. تفکری که قائل به گفتگو و اصلاح بود. این بدان معناست که او در تولید متن عرضه کننده نظر خویش نبود که انعکاس دهنده مجموعه ای از نظرات که می توانست راه گفتگو در یک جامعه بسته را باز کند. آتشی به زیست انسان ایرانی نگاهی دستوری نداشت، نسخه نمی پیچید که دیگران را به گفتگو حول رسیدن به آگاهی و جامعه ی باز دعوت می کرد تا بتوان در عرصه هایی که جامعه نیاز دارد تغییر ایجاد کرد و این تغییر توأمان با مدارا شکل بگیرد.
مدارا از جنس گفتمان، نه از جنس سکوت یا بی تفاوتی.... دقیقاً اتفاقی که امروز در جامعه ایران افتاده است ماحصل حذف این متن ضروری ست. برای یک حکومت اقتدارگرای روشنفکر رادیکال مطلوب تر از روشنفکر قائل به گفتگوست زیرا او اصلاح را به جامعه می برد و ایستادگی در برابر یک جامعه بینش مند و آگاه منجر به تعدیل اقتدارگرایی می شود. اما تفکر رادیکال، خشونت می آفریند و ابزار سرکوب را وسیع تر می کند و راه جامعه بسته را باز می کند. آتشی همراه گفتمانی بود که در آن بتواند دستیابی به آرمان های انسانی را از طریق دیالوگ محقق کند.
ماندگاری آتشی در رهایی زبان بود نه در استبداد زبان و معنا... او امر نمی کرد به مخاطب بلکه مخاطب را در باغ زیبای شعر خود رها می کرد:

تو مثل لاله ی پیش از طلوع دامنه ها
- که سر به صخره گذارد،
غریبی و پاکی
ترا، ز وحشت توفان، به سینه می فشرم
عجب سعادت غمناکی



آتشی فقط مثل آتشی بود

اسکندر احمدنیا



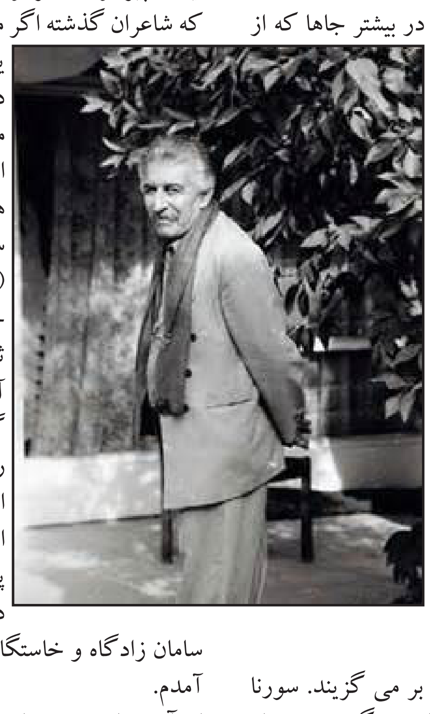
آتشی را هیچگاه، اینقدر نزدیک به بوشهِر ندیده بودم، زمانی که در گاز و نفت جم بوشهر مشغول به کار شد، از تهران کنده شد و رودخانه ی زلال شعرش را از ارتفاعات ادب خیز جم بر موج های سبز خلیج فارس جاری ساخت، جاوید نام آتشی در دهه ی هفتاد در آیینه ی جنوب و بعد دورانی مانا و اثرگذار در هفته نامه نسیم جنوب درخشان ترین و پرمخاطب ترین کارگاه شعر تاریخ بوشهر را در همین جریده ی وزین به راه انداخت، این پرافتخار شاعر معاصر ایران و جهان و بی هیچ تردیدی جنوب ایران، همه چیزش شعر بود، شوریده واریش، حس خلاقیت و اشراف پر سیطره اش بر تاریخ درخشان شعر کهن، و دریافت هوشمندانه اش از رنسانس شعر نیما، آتشی در هجرت چندین ساله اش به تهران، یعنی جایی که همه ی نظرها پیرامون این اتفاق بر این بود که: دوران شاعری اش به اتمام رسید و رفت!
خلاف چنین نظرهایی و در ناگهان ظهور اولین مجموعه اش (آهنگ دیگر) سهمگین ترین سونامی را بر پیکره و عمق اقیانوس انقلاب نیما و پیروان نیما وارد نمود، او و فروغ فرخزاد (هر یک به سبک و سیاق خاص خود) چنین اتفاقی را بر عرصه به منصه ی ظهور رساندند، ورود آتشی به تهران ایجاد شُک و برچیده شدن دوران فطرتی تکراری را در قلب کشور باعث شد، جمعیتی که قبل از چاپ و نشر آهنگ دیگر در خواب هم، تصور چنین ظهوری را متصور نبودند، ناگهان متوجه شدند که خوابگه شان را آب فرا گرفته است، و بدین سان شوکی در فضای نیماسرایان طنین انداز شد، در ادامه ی رقابت های بعد از این واقعه ی تاریخی، آتشی ضمن اینکه در آثار اخلاق بعدش به یکی از چند تا شعر مدرنِ ایران و جنوب مبدل شد، ولی در سبک نیما ضمن استقلال زبانی، در ورود به بومی سرایی شانه به شانه ی نیما قرار گرفت، آتشی در بازگشت به جنوب، گندم و گیلاس، اتفاق آخر، حادثه در بامداد و خلیج و خزر، و .... را فاخر و در فضایی در رویکرد زبانی که فقط شاخصه ی شخص خود او بود را متهورانه به حساب شعر به همیشه روز خود واریز نمود، بسیار شاعرانی در این مدت زمان که در مکتب خلاق (که خود سبکی است) شعر ناب او به مراتبی والا رسیدند و خود صاحب آثاری مانا و پر مخاطب شدند، آتشی را شاعری باید دانست که تمام زندگی او، حاصلی بجز شعر و شیدایی را در برنداشت، قلندرانه در عرصه ی شعر تاخت و تاز نمود و در یک کلام، آتشی فقط مثل آتشی بود، روحش شاد و نامش همدم مانایی!

کیستی _ چیستی آتشی

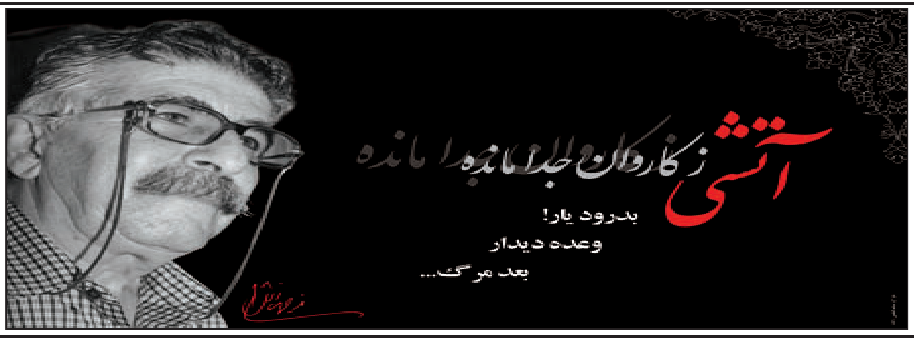
حیدر عرفان



واژه ی «مینو» از «اوستا-پهلوی» برخاسته است. این واژه با «پردیس» همسنگ می باشد. منوچهر در برداشت چهره ی بهشتی است. این نام آمیزه ای برای فرزندان پسر - نرینه- بکار می رود.
نیکیاد «جعفر آتشی» این نام ویژه را برای فرزند بزرگتر برگزیده بود.
منوچهر در روستای «دهرود فراکوه/... پوشکان» چهره گشا شده بود. (۱۳۱۰خ).
بر پایه گفته های خودش در «آتشی در مسیر زندگی از قاسم یاحسینی»، بخشی از فراز و فرودهای زندگی اش را- نه هشیارانه که سرمستانه- وانموده است. نوشته ی «پلنگ دره دیز- اشکن» در همین راستا است.
این قلمزن روستایی شهری شده، به شعرخوانی از دیگران به ویژه «محمدعلی فایز دشتی مشتهر، نامور، به دشتستانی» خودآزمایی می کند.
در رهگذر روی آوردن به آموزش روز، آرام آرام زبانش به سرودن آراسته می شود.
«اسب سپید وحشی» و «عبدوی جَت»
زبانزد، شعرشناسان امروزین گردیده است. در بیشتر جاها که از این شاعر نام می آورند، این دو سروده یا یکی را نمونه می آورند. ذات سروده ها و قلمزنی های شاعر نویسنده را باید از خوی روستایی و منش نیک پنداری او دانست. این پنداشت و اندیشه ها از سر ستودن شاعر قلمزن، از روی برداشت آیینی- به هیچ روی- نمی باشد.
شاعر در افزایش دانش خویش و پا گذاشتن از بکارگیری دولتی (استخدام) در پایه ی «آموزگاری به دبیری» در تهران تختگاه با بزرگان ادب سروکار پیدا می کند. سروده ها و نوشته های او بیشتر رنگ بومی گرایی و خشونت کلامی دارد. در رسانه های پایتخت با پیشبازی ادیبان جایگیر در آن شهر بزرگ مانند فریدون مشیری، اخوان ثالث مهدی و جلال آل احمد و ... روبرو می گردد.
شاعر قلمزن، «پسنامی/ لقب/ سورنا یا سرنا بر می گزیند. سورنا یا سرنا دلاور زمان اشکانی است. این فرمانده برگزیده شهریار رشکورز، لشکر رومی را به سختی تار و مار می کند. شهریار به جای بالا کشیدن سردار خویش «سورنا» به بهانه ی این که اندیشه ی جانشینی وی را دارد به دست گردن زن ویژه (جلاد) می سپارد تا بر سر دارش کند یا سر از گردن جدا نماید. (!)
پیداست که «آتشی» نام خانوادگی گرفته از نیای خویش «آتش زنگنه-کُرد» در این راه بزن بزن جنگی نبوده است.
چنانچه خویشتن را بدین پسنامی (لقب) خوانده است، اندیشه ی بلندای خویش را به رخ می کشد.
چگونگی آشنایی دیداری این بود که پدرش کارمند آمار دشتستان (برازجان) بود. گاهگداری که کار داشتم، به دفتر ایشان رفته، درودگو می شدم.
چرا که «محمد و باقر» دانش آموزانم بودند. محمد را سالها در کویت دیدم. ایشان ارزیاب از سوی کشور ایران بود. ایشان با من مهربانی ها نمود. روش گذران کاری من در دبیرستان (فرخی/ فردوسی تا ریاست ۲۵ شهریور) این بود که هنگام استراحت ۱۰ تا ۲۰ دقیقه یا در اتاق کارآموزی می ماندم و یا می نوشتم یا نوشتاری (کتاب) می خواندم.
پسین هنگام بود که کارم پایان گرفت. کمتر زمان بود که در زمان استراحت به دفتر بروم و با همکاران گپ و گفت کنم. چرا که بیشتر در آن زمان اندک، پیرامون گروه آموزشی و دریافت ماهانه چنه چنه (همکاران) می کردند.
همان پسین با کسی آشنا شدم که ناخواسته در دفتر پا گذاشته بودم، او مرد رنگین چشم خوش چهره و بلند بالا «منوچهر آتشی» بود.
ایشان برای پرس و جو پیرامون برادرانش آمده بود. من به روش خودم از کار و بار گذشته، پیرامون شاعری گفتمان کردیم.
ایشان پیرامون «شعر نو نیمایی و پس از آن شاملویی» می گفتند که شاعران گذشته اگر می خواستند کسی را بستانید از واژه هایی یاری می گرفتند که در زمانه دیرگاه در یاد داشتند. مانند چشم آهویی/ اندام موبین/ قد سرو...
اما در شعر نو می تواند «گز» را که اندامی همانند سرو ندارد، با شاخه های از هر سو پراکنده، ستود و برای کسی همانند (تشبیه) نمود.



چندی گذشت. شنیدم که ایشان با «سونیا ثباتی گیلانی» دانش آموزم در دبیرستان آزرم برازجان همدم شده است. این هم گذشت تا سال ۵۳ یا ۵۴ به تهران بزرگ رسیدم.
ایشان را در گذر دانشکده دیدار کردم. ایشان در دفتر مجله تماشا کار می کرد. پس از گرفتن نشانی، یکی - دو بار به دیدارش رفتم. باز هم سالها گذشت که به سامان زادگاه و خاستگاه دریابار آذرخیز دامنگیر (استان بوشهر) آمدم.
از آن زمان - پس از بیست سال دوری که به سامان خویش رسیدم، با هفته نامه «آیینه ی جنوب» همکاری افتخاری کردم.
در دفتر هفته نامه دیدار سومین بار پیش آمد. شعری به ایشان دادم که چاپ شود. اما هر چه چشم در راه ماندم آن سروده ی شاد چاپ نشد که نشد.
سرانجام ایشان به تهران رفتند و در کنار همسر برادر درگذشته اش (باقر) گذران کردند. در آنجا بود که کوچش را گزارش دادند.



صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول و سردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس،
کوچه بوستان ۳۰ (جانباز)، دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰-۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۵۱
تلفن همراه: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
ایمیل: info@nasimjonoub.com
صندوق پستی ۱۱۹۹
لیتوگرافی و چاپ: کارگر

هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

نسیم جنوب

nasimjonoub.com

آهنگ دیگر و آهنگی دیگر

دکتر سیدجعفر حمیدی



"آتشی" کتاب «آهنگ دیگر» یعنی نخستین کتاب خود را در پاییز ۱۳۳۸ منتشر ساخت و درست در ۴۶ سال بعد یعنی در پاییز ۸۴ با رفتن خود «آهنگی دیگر» سر داد؛ آهنگ سفر بی بازگشت. اما چنان که می دانیم برای ادیبان و متفکران و اندیشه وران و اولیاءالله سفر نهایی، بی بازگشت نیست، زیرا که جاودانگان تاریخ با روح شان زنده اند نه با جسم شان. جسم، فانی است و روح باقی.

"آتشی" در مهرماه سال ۱۳۱۰ در روستای «دهرود» از توابع بوشکان شهرستان دشتستان زاده شد و در روز یکشنبه ۲۸ آبان ماه ۱۳۸۴ سه روز پس از عمل سخت جراحی و برداشت یک کلیه به سبب ایست قلبی در بیمارستان «سینا»ی تهران آهنگ رفتن کرد.

"آتشی" در اولین شعر کتاب «آهنگ دیگر» گفته است:

«من آمدم تا بگذرم چون قصه ای تلخ/ در خاطر هیچ آدمیزادی نمانم/ ننشسته ام تا جای کس را تنگ سازم/ یا چون خداوندان بی همتای گفتار/ بی مایگان را از ره تاریخ رانم».

و در واقع "آتشی" نیامده بود تا جای کسی را تنگ سازد یا بگیرد و در مدت ۷۴ سال زندگی به کسی آسیبی نرساند و قصد گرفتن جای کسی را نداشت و اگر چه در طول سال ها، مشکلات و مشقات فراوان دید و حتا سخنان ناگواتر بسیار شنید، اما هیچ گاه گِلِه و شکایتی از روزگار یا از کسی نداشت. او خود در آغاز گفته بود:

«من می روم تا شاخه ای دیگر بروید/ هستی مرا این بخشش مردانه آموخت»

"آتشی" اگر چه از مال دنیا چیزی نداشت، اما همت مردانه به او اجازه می داد تا در هر شرایطی لبخند بر لب داشته باشد. در شعرش نیز به جز آثار اولیه که از واژه های یأس آمیزی مثل «بخور یأس»، «قصه ی تلخ»، «سنگ های عبوس»، «آه سرد حسرت»، «نفس های سیاه»، «پاسخ شوم»، «سکوت غریب» و... استفاده کرده، در بقیه ی اشعارش کم تر بوی یأس و نومیدی به مشام می رسد. بدین ترتیب غم و اندوه در اشعار "آتشی" راه ندارند و در شعرش نشاط و طراوت موج می زند. او همیشه به همت بلند و عزم سترگ می اندیشید، اما شاید در همان زمان این تفکر را داشته که از گذران سفری شوم، توانی برایش نمانده است.

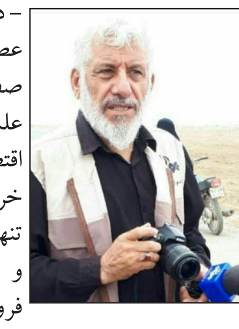
«در انتهای این سفر شوم/ دیگر مرا نمانده توانی/ زان باغ شعله های گل انگیز/ در سینه ام نمانده نشانی»

"آتشی" بیش از پنج دهه در شعر فارسی معاصر درخشیده و تأثیر فراوانی بر روی شعر فارسی به ویژه شعر معاصر داشته است.

«سرد و خموش و تیره اجاقی است
افسانه ای که ماند از من
گر بگذرد نسیمی روزی
خاکستری نشاند بر من».



برای «اسماعیل حاجیانی» که امروز دیاری سوگوارش شد



– دهه شصت، کودکی، عصرهای یکشنبه و صف در چهارراه مدرسه علمیه نه برای مایحتاج اقتصادی بلکه برای خرید دنیای ورزش در تنها مطبوعه فروشی شهر و مرد خوش سیمای فروشنده...

– دهه هفتاد، نوجوانی، جمعه ها و صف های پرشور نماز جمعه و دوربینی لحظه لحظه این اتفاق عبادی و سیاسی را ثبت می کرد بر روی دست و شانه های مردی بشاش...

– دهه هشتاد، جوانی، شبی زمستانی برای بازتاب نشست رسانه ی یکی کاندیداهای مجلس شورای اسلامی دشتی و تنگستان در کنار مردی با آرامِشی مثال زدنی با جلیقه ی خبرنگاری و محاسنی که گرد سپیدی بر آن نشسته...

– دهه نود، جوانی، نشست ها و اتفاقات خبری شهرستان؛ مردی مسلط، آگاه بر امور و وقایع استان و شهرستان، راسخ در تفکر عقیدتی و سیاسی خود، همراه همیشگی اهالی فرهنگ، هنر و ورزش شهرستان و...

– امروز اما در نهم آذر ماه مصادف با حادثه دلخراش سیل ۱۳۶۵ه.ش، گرد غمی روی جامعه فرهنگی «دشتی» پاشیده شده است. اندوه از دست دادن مردی کوشا و جدی در تنویر افکار عمومی، که هنوز برای رفتنش زود بود، برای از دست دادنش، برای نشنیدن خنده های از ته دلش، برای ندیدن وقار نگارشش... و چه شتابی داشت برای رفتن؟!

– با خود می گویم وقتی برای منی که عمق شناخت و نزدیکیم با آن مرد خوش سیما، بشاش، آگاه و آرام آنچنان نبوده و اکنون قلبم خراشیده و دلم بوی اشک می دهد... برای آنان که سال ها با او زندگی کرده اند اکنون چگونه می گذرد... خداوند بهتان صبر جمیل و جلیل عنایت کناد..

و با خود می گویم

"...شاید اونجوری که باید، قدرتو ما ندونستیم..."

محمدی از دشتی

نسیم جنوب و حضور معطر استاد آتشی

خضر خلیلی



یونس عزیز
دوست دیرین
هر وقت نام مبارک منوچهر آتشی میاد وسط، ناخودآگاه یاد تو می‌افتم.

یونس جان شما در تکریم و احیاء جایگاه منوچهر آتشی و بازگرداندن او به صحنه، نقشی ویژه و جایگاهی ممتاز داشتید، آنچه از نزدیک شاهد بودم فشار سنگین و موانع فراوانی بود که در مسیر شما و نشریه پیشتاز نسیم جنوب به خاطر حضور معطر و مظلومانه استاد



آتشی در مؤسسه نسیم جنوب ایجاد می‌شد و دمت گرم که همه فشارها را تحمل کردی و احترام استاد را نگه داشتید.

شاید خیلی‌ها ندانند یا فراموش کرده باشند یا مایل نباشند یادشان بیاید ولی من یکی فقط به خاطر همین کار بزرگی که در حق استان کردی تا آخر عمرم تکریم و تجلیل شما را بر خودم واجب می دانم.

زنده باشی برادر.

مخلص شما















